



مکتبہ اسلامیہ
پبلیشرز
پشاور

مرکز پبلیشرز و نشر فرہنگی یاسی دوران پھلووی

با همکاری

کتابخانہ پھلووی

محمدرضا کھپلوی

بیت

نسخه بهتری از این کتاب در کتابخانه انجمن گلشن

<http://www.golshan.com/ketabkhaneh/ketabkhaneh.html>

موجود است

محمدرضا پهلوی

بزرگداشت بیوتنام

مرکز پژوهش و نشر فریبنگت سیاسی دوران پهلوی

با همکاری

کتابخانه پهلوی

فهرست

| صفحه | |
|------|-------------------------|
| ۱ | سرآغاز |
| ۱۷ | ۱ - نگاهی به جهان امروز |
| ۴۴ | مسائل اساسی دنیای امروز |
| ۵۹ | بحران تمدن |
| ۶۳ | راه آینده |
| ۶۹ | ۲ - ایران در عصر انقلاب |
| ۸۴ | ایران امروز |
| ۱۰۴ | اصلاحات ارضی و کشاورزی |
| ۱۱۲ | منابع طبیعی |
| ۱۲۲ | امور کار و کارگری |
| ۱۳۴ | تعمیم دموکراسی |
| ۱۳۶ | آموزش |
| ۱۵۰ | بهداشت |
| ۱۶۰ | آبادانی و مسکن |
| ۱۷۰ | امور قضایی |
| ۱۷۶ | انقلاب اداری |
| ۱۸۳ | مبارزه با فساد |
| ۱۹۲ | یعه همگانی |
| ۱۹۹ | حزب رستاخیز ملت ایران |
| ۲۰۸ | نفت |
| ۲۳۳ | سیاست مستقل ملی |
| ۲۴۷ | ۳ - در راه تمدن بزرگ |
| ۲۹۱ | نظام سیاسی |
| ۳۰۰ | نظام اقتصادی |
| ۳۰۴ | نظام اجتماعی |
| ۳۳۱ | نظام آموزشی و فرهنگی |
| ۳۳۹ | پیام من به ملت ایران |

سرفراز

کاملاً آشنا باشند. ممکن است این واقعیتها همیشه مطلوب نباشند، ولی ناگفته ماندن آنها مسلماً نامطلوبتر است. بدین جهت گفتگوی منظم و مستمر من و منته، امری نه تنها مستطقی بلکه ضروری است.

البته این گفتگو از راه وسایل ارتباط جمعی کشور به طور تقریباً مرتب برقرار است. و اضافه بر آن هر سال متن کامل گفته‌های سالانه من به طور جداگانه منتشر می‌شود. با این همه ضروری می‌داند که اضافه بر مطالبی که به طور سرانگنده در فرصتهای مختلف و به مناسبتهای مختلف گفته می‌شود، مجموعه‌ای از بررسیها و تحلیلهای لازم را در مورد مسائل بنیادی امروز و فردای کشور به صورت کتابی مستقل در دسترس عموم قرار دهد.

کتاب حاضر هنگامی انتشار می‌یابد که پانزده سال از آغاز بزرگترین تحول اجتماعی و تاریخ ایران گذشته و بر اثر این تحول که «انقلاب شاه و ملت» نام گرفته است، شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما بکلی دگرگون شده است. در این مدت جامعه ایرانی به صورتی بنیادی تغییر شکل پیدا کرده و بافت مادی و معنوی این جامعه با شرایطی کاملاً تازه تطبیق یافته است. در نتیجه طبعاً در دیدگاهها، روشها و برنامه‌ها نیز دگرگونی اساسی پیدا آمده است.

بهمواران این تحول، وضع جهانی که ما در آن بسر می‌بریم

شانزده سال پیش نخستین کتاب من به نام «مأموریت برای وطن»، و پانزده سال پیش کتاب دومی من به نام «انقلاب سفید» انتشار یافت. کتاب اول بیشتر مربوط به گذشته، و کتاب دومی مربوط به حال بود. امروز لازم می‌داند سومین کتاب خود را بنویسم که بیشتر مربوط به آینده می‌شود. در دسترس ملت ایران بگذارم. آنچه مرا بدین کار وادار می‌کند، توجه بدین واقعیت است که هر فرد ایرانی برای بقای رسالتی که در برابر کشور خود و فرزندان خود و در عین حال در برابر جامعه بشری به عهده دارد، می‌باید آشنایی همه‌جانبه‌ای با اصول و ضوابطی که جامعه امروز و فردای ایران و جهان بر پایه آنها پی‌ریزی شده است، داشته باشد. وقتی که یک اجتماع مرکب از مردمی کاملاً آگاه به حقوق و در عین حال به وظایف و مسئولیتهای خویش باشند، آنچه هر کار بزرگی در چنین اجتماع طبعاً مستلزم شرکت آزادانه و آگاهانه همه این مردم خواهد بود.

برای تحقق این شرکت آگاهانه، ضروری است که افکار عمومی با همه وقعیات حد که در حیات جامعه، با آرمانهای ملی، با برنامه‌های کار مملکت و جنبه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی آنها، با امکانات و محدودیتها، و با عوامل قدرت و ضعف خود

نیز تغییری شگرف یافته است. کشورهای متعدد تازه‌ای در این فاصله وارد خانواده جهانی ملل شده‌اند. و از این راه معادلات سیاسی و اقتصادی جهان پانزده سال پیش تا حد زیادی برهه خورده است. امروز دنیا خود را آشکارا در نخستین مراحل عصر نازه‌ای می‌یابد که انزماً ضوابط و روشهای نوینی را نیز همراه دارد.

کشور ما در این مدت به صورت یکی از قدرتهای مؤثر صحنه سیاست بین‌المللی درآمده است که دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نقش آن را نادیده بگیرد. این موقعیت جهانی، طبعاً مسئولیتهایی جهانی نیز برای ما به همراه آورده است.

از نظر داخلی، ما اکنون دست در کار یکی از بزرگترین آزمایشهای اجتماعی و اقتصادی دنیای امروز هستیم. آزمایشی که می‌باید جامعه ما را در مدی کوناه به صورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین جوامع جهان درآورد.

در چنین شرایطی، آیا عظمت هدف و دشواری تلاش، می‌باید یا می‌تواند ما را از ادامه این راه باز دارد، یا دست‌کم به‌کاهش در سطح هدف و بالتبع در کمیت و یا کیفیت این تلاش وادار کند؟ من چنین احتمالی را باور نمی‌کنم، و فکر نمی‌کنم که هیچ ایرانی نیز غیر از این بیندیشد، زیرا ایرانی بودن به مفهوم واقعی آن، مستلزم پذیرش آزادانه رسالتی است که تاریخ کهن این ملت و ارزشهای جاودانی مدنی و اخلاقی آن برعهده فرد فرد مردم ایران نهاده است. با اتکاء بدین میراث سنگین ارزشهای کهن،

چگونه برای ما پذیرفتنی می‌تواند بود که در نیمه‌راه مقصود بمانیم و همواره دیگرانی را فراروی خود داشته باشیم؟ چگونه می‌توانیم در تلاشی مقدس برای تأمین سرفرازی و نیکیختی نسلهای آینده ایرانی، از پای بایستیم و شاهد پیشروی رهروان دیگری باشیم که چه از نظر اصالت تاریخی و چه از لحاظ ارزشهای فردی و فکری، هیچ امنیازی بر ما ندارند؟

بنابراین ما این راه دشوار و نئی پرافتخار را تا به آخر خواهیم پیمود، و به هیچ عاملی اجازه جلوگیری از پیشرفت این تلاش زندگی‌ساز را نخواهیم داد. و نئی هشیار باشیم که انجام این تعهد واقعاً چه مفهومی دارد، و پیروزی در این راه برای ما با چه وظایف و مسئولیتهایی همراه است، و چه آمادگیها و کوتاهیهای را ایجاب می‌کند؟ آسان‌گرفتن کاری که آسان نیست، محکوم‌کردن آن به شکست است، و اگر واقعاً در دستیابی به یک هدف بزرگ مصمم باشیم، می‌باید در درجه اول آمادگی روحی لازم را در حدی متناسب با عظمت هدف و نیرومندی تصمیم خود داشته باشیم.

پیش از هر چیز، ببینیم که ما در این مسابقه جهانی توسعه و ترقی در چه شرایطی هستیم، و بعد نتیجه‌گیری کنیم که در این شرایط برای نیل به هدف به چه تنوع و چه مقدار بسیج مادی و معنوی نیاز داریم؟

همه می‌دانیم که ایران عصر نوین، تنها اندکی بیش از نیم قرن پیش پا به وجود گذاشت. در آن هنگام جامعه ایرانی در

وضعی قرار داشت که از دیدگاه تاریخ می‌باید بدان انحطاط تقریباً کامل نام داد. از نظر سیاسی، کشور ما در آستانه از دست دادن رسمی آن استقلالی بود که عملاً نیز از مدتها پیش جز اسمی از آن باقی نبود. حکومت مرکزی و نیروی دفاعی و خزانه مملکتی، فقط از نظر تشریفاتی و در روی کاغذ وجود داشت. از لحاظ اقتصادی این کشور یکی از ضعیفترین و کم‌درآمدترین ممالک جهان بود، و از نظر اجتماعی، رواج فقر، جهل، بیسوادی، بیماری، گرسنگی، خرافات، ارتشاء، خیانت و بیگانه‌پرستی، جامعه ایرانی را تا حد عقب‌افتاده‌ترین جوامع دنیا پایین برده بود.

درست در همان موقع دولتهای صنعتی و ثروتمند جهان امروز در مراحل بسیار پیشرفته‌ای از ترقی بودند. نخستین انقلاب صنعتی عصر حاضر و رونق اقتصادی ناشی از آن که در انگلستان آغاز شده بود به تمام جهان غرب گسترش یافته بود. صنعت، بازرگانی، آموزش، بهداشت و سایر مظاهر یک تمدن مترقی، در کشورهای غربی در بالاترین سطحی بود که جامعه بشری تا آن تاریخ بیاد داشت. شکوفایی بیسابقه اقتصادی، همراه با آموزش و فرهنگی پیشرفته، جوامع این کشورها را در مقامی قرار داده بود که اصولاً با مقام ایران قابل مقایسه نبود. وجود سیستم استعماری نیز، که در آن هنگام در اوج قدرت خود بود، به موازات افزایش فقر و عقب‌ماندگی ملل مستعمره رونق اقتصادی کشورهای صاحب مستعمره را زیاده‌تر می‌کرد.

در بیست ساله اول این دوران پنجاه و پنج ساله، مساعی کشور ما در درجه اول می‌بایست الزاماً صرف خنثی کردن آثار منفی گذشته و استقرار یک وضع عادی امنیتی و اقتصادی و اجتماعی شود، به طوری که عملاً وقت کافی برای سازندگی وجود نداشت، و شاید امکانات و شرایط نیز این اجازه را جز در مقیاس محدودی نمی‌داد. تازه با شیخون جنگ دوم جهانی، نتایج همین کوششها هم تا حد زیادی به هدر رفت، و بار دیگر هرج و مرج، نساامنی، ارتجاع، نفوذ بیگانگان، نابسامانی اقتصادی و رکود هرگونه فعالیت مثبت جامعه ما را به سیر قهقرایی واداشت، در حالی که در همین مدت بیست ساله جوامع پیشرفته جهان غرب باز هم پیشرفته‌تر و از نظر اقتصادی و اجتماعی نیرومندتر شدند.

دوران پس از جنگ، دوران رونق اقتصادی بیسابقه‌ای در کشورهای صنعتی بود که حتی برای خود آنها نیز باورکردنی نبود، و در فصل بعد توضیح خواهم داد که چه عواملی این جهش عظیم را باعث گردید. به هر حال این جهتی بود که باز هم فاصله ما را با جهان پیشرفته زیاده‌تر و امکانات ما را در این مسابقه سرنوشت کمتر کرد.

دوران واقعی تلاش کشور ما در راه سازندگی و پیشرفت، به‌طور کلی از ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ و به‌طور قاطع از ششم بهمن ۲۵۲۱ آغاز شد. بدین ترتیب اکنون فقط پانزده سال است که ملت ایران مصممانه در مسابقه جهانی ترقی و تکامل شرکت جسته است، در حالی که این مسابقه را ملل پیشرفته عصر ما در

حدود دو قرن پیش و گاه حتی قبل از آن آغاز کرده بودند. طبیعی است که بدین ترتیب فاصله‌ای که ما را از این کشورها جدا می‌کند بسیار زیاد است. تازه نباید از توجه بدین واقعیت غافل باشیم که در همان ضمن که ما برای پرکردن این فاصله می‌کوشیم، حریفان ما نیز شتابان به پیش می‌روند، و در این راه به اقتضای پیشرفتگی کنونی خود از شرایط و امکاناتی بسیار بیشتر و مساعدتر برخوردارند. بنابراین پرکردن این فاصله دوم نیز الزامی مزید بر الزام قبلی است.

از توجه به مجموع این واقعیات، چه نتیجه‌گیری می‌توان کرد؟ نخست اینکه آگاهی بر سنگینی و دشواری کار، می‌باید به‌همان نسبت بر قدرت تصمیم و اراده ما، بر همت و جسارت ما، بر سرسختی و پافشاری ما بیفزاید، زیرا چنانکه گفتم جنبه دیگر مسئله، یعنی پایین آوردن هدف و رضایت به کسب نتیجه‌ای محدودتر ولو سهل‌الوصول‌تر، اساساً برای ما قابل طرح نیست. دوم اینکه پیروزی در این مسابقه سرنوشت، نیازمند بسیج همه نیروهای مادی و معنوی، همه ارزشها، همه استعدادها و همه امکانات ملی است. به‌طوری که هیچ نیروی سازنده و مثبت به‌هیچ صورت و در هیچ مورد از این بسیج بیرون نماند، آنهم بدین صورت که نه تنها سهم خویش را در مقیاسی عادی به‌عهده گیرد، بلکه ایفای این سهم را در گسترده‌ترین و قاطعترین صورت آن متقبل شود.

شرایط بسیار مساعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، که

بشود پیروزی این تلاش سرنوشت‌ساز است، در پرتو تحولات پانزده ساله گذشته و یازتاب آنها در سیاست و اقتصاد کشور برای ملت ما کاملاً آماده شده است. هدف ما روشن، و برنامه‌های ما برای نیل به هدف نیز روشن است. فرماندهی قاطع و مصمم که شرط اصلی پیروزی در این پیکار بزرگ است، و زیربنای استواری از فرهنگ ملی و ارزشهای پایدار معنوی، نبوغ و استعداد ذاتی، امید و اعتماد روزافزون، و پیوند استوار ملت با مرکز فرماندهی خویش، همه اینها به‌صورت عناصر الزامی این پیروزی در اختیار ماست.

ولی بالاتر از همه این عوامل، و مافوق همه امکانات و منابع مادی و معنوی، عامل دیگری نیز برای تضمین پیروزی ما (به شرط آنکه واقعاً خود را شایسته چنین پیروزی نشان دهیم)، وجود دارد، و آن عنایات خاص و لایزال الهی است که در هر هنگام که ملت ما استحقاق خود را برای برخورداری از آنها بروز داده، معجزه‌آسا شامل حال این ملت شده است. تاریخ هزاران ساله کشور ما با زیروروها و پست‌وبلندیهای شگرف آن، گویای این حقیقت است که تنها در پرتو کرامات پروردگار این ملت توانسته است بارها و بارها از ضربتهای نابودکننده‌ای که نظایر آنها بسیار کشورهای دیگر را از صفحه گیتی برانداخت، سالم و نیرومند سربرآورد و همچنان به ایفای رسالت جاودانی و انسانی خویش ادامه دهد.

تردید ندارم که اگر این بار نیز ما در راه نیل به هدف مقدسی

که بیگمان خواسته خداوندی جز آن نیست، یعنی ساختن آینده‌ای پرشکوه برای فرزندان این سرزمین و تأمین نیکیبختی و سربلندی آنان، و پی‌ریزی جامعه فردای ایرانی به صورت جامعه‌ای برخوردار از ارزشهای معنوی و فضایل اخلاقی، همه نیروها و امکانات خویش را بسیج کنیم و به کار گیریم، تأییدات کامله الهی در این راه ضامن پیروزی ما خواهد بود.

برای من، به عنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاشها است، و می‌دانم که تا وقتی که راه من راهی باشد که خواسته اوست پیشرفت در این راه حتمی خواهد بود. احساس قلبی من این است که مشیت کامله خداوندی مرا — که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم — به عنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت‌ساز امروز جهان، مأمور ایفای این رسالت فرموده است، و تا وقتی که او بخواهد نه تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه حتی هیچ عامل غیرقابل پیش‌بینی فردی و خصوصی نیز نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود.

این اعتقاد، ولو با هیچ دیالکتیک و استدلال مادی و علمی سازگار نباشد، جزئی از وجود روحی من است. رویدادهای گوناگون و شگرف زندگی من، برایم تردیدی نگذاشته است که یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا، و ملت را، در راهی که خود مقدر و معین فرموده است هدایت می‌کند، و همه آنچه انجام

می‌دهم از آن نیروی الهام می‌گیرد که تاکنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت‌دهنده آن بوده است.

همچنانکه چندی پیش در مصاحبه‌ای اظهار داشتم، تشخیص من این است که مقدر است مملکت خود را با دید و تصمیمی استوار به‌جانب هدفی اصیل و بزرگ رهبری کنم، و تا آنجا که ممکن باشد اجازه ندهم مانعی بر سر راه این پیشرفت قرار گیرد. این نقشی است که ایفای آن به‌عهده من نهاده شده است، و من تا حدی که در توان خویش دارم، می‌کوشم تا این رسالتی را که اراده‌ای مافوق اراده بشری به‌من محول فرموده است، با صداقت و ایمان و هشیاری انجام دهم. موقعیت ویژه من که زاده قدرت نظام شاهنشاهی ایران توأم با پیوند خاص با ملت خودم است، به‌من اجازه آن را داده است که در ایفای این رسالت نیاز به عوام‌فریبی‌ها و بندبازیهای سیاسی یا محاسبات کوچک و سازشهای کوتاه‌بینانه‌ای که دشمن کارهای بزرگ است نداشته باشم، و برای اطمینان خاطر من فقط این احساس کافی باشد که در انجام رسالت خودم — تا وقتی که مصممانه بدین راه می‌روم — همواره تحت حمایت کریمانه او هستم. قضاوت آنهایی که به هر ایمان و آرمانی بدیده تردید می‌نگرند، با آنهایی که حتی وجود پروردگار را منکر هستند، چه برسد به اینکه اعمال مشیتش را در سرنوشت انسانها و ملتها باور کنند، برای من مطلقاً اهمیتی ندارد.

آنچه را که گفتم، چنین خلاصه می‌کنم که اکنون کشور ما در

راه پیشرفت همه‌جانبه خود، از آرمان نیرومند، هدف روشن، فرماندهی مصمم، شایستگی فکری، زیربنای استوار اخلاقی و فرهنگی، شرایط رضایت‌بخش اقتصادی و اجتماعی، آینده‌نگری و گام‌برداری در پیشاپیش حوادث، بهره‌مند است، و می‌تواند به برخورداری از عنایات و تأییدات الهی نیز امیدوار باشد. آنچه در این شرایط برای پیروزی کوششها ضرورت دارد، بسیج کامل و همه‌جانبه نیروهای مادی و معنوی ملت ایران در راه نیل به هدف است. تکرار می‌کنم که اگر بخواهیم به هدف نهایی خود در مدت‌زمان کوتاهی که مورد نظر ماست دست یابیم، تجهیز تمام نیروها و امکانات، و به‌کار انداختن تمام استعدادها و ارزشهای ملی، ضروری است.

بدیهی است در این تلاش ما یا دشواریهای فراوانی روبرو هستیم که نباید از سنگینی آنها غافل باشیم. کمبودهایی که زاده دوران ضعف و انحطاط گذشته است، ما را از جهات مختلف صنعتی و اقتصادی و اجتماعی، و نیز از نظر کادر متخصص علمی و فنی در تنگنا گذاشته است. بیسوادی بخش مهمی از مردم هنوز مانع بزرگی در راه اثر بخشی کامل کار آنهاست. در بسیاری از زمینه‌ها هنوز ما از تجارب کافی برخوردار نیستیم و تقریباً در همه این موارد می‌باید تا دیرزمانی از تکنولوژی جهان صنعتی کمک بگیریم، که متأسفانه صدور آن غالباً با صدور بدیده‌های نامطلوب این جهان به‌خصوص تسورم همراه است. ضرورت تقویت منظم نیروی دفاعی (که در دنیای آشفته امروز

برای حفظ حاکمیت و قدرت ملی ما امری اجتناب‌ناپذیر است)، قسمت مهمی از منابع مالی ما را جذب می‌کند. نظام اقتصادی غیر عادلانه و غیرمنطقی جهان امروز نیز پیوسته ما را در انجام برنامه‌های سازندگی خود دچار اشکال می‌سازد.

برای اینکه پیشروی منظم ما با موفقیت توأم باشد، باید از یک طرف بر همه این مشکلات آگاهی کامل داشته باشیم، و از جانب دیگر به روشنی بدانیم که از خلال این دشواریها به‌چه راهی می‌رویم و چه وظایفی را در پی‌موردن پیروزمندانه این راه به‌عهده داریم. این هردو امر مستلزم آگاهی هرچه بیشتر و هرچه بهتر افکار عمومی است، و برای کمک به چنین آگاهی ملی است که کتاب حاضر نگارش یافته است.

در این کتاب مطالبی را که ضروری دانسته‌ام، چه درباره وضع جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، و چه درباره جامعه خودمان و راهی که این جامعه به‌سوی «تمدن بزرگ» در پیش دارد، به‌صورتی ساده و کاملاً قابل‌درک بیان کرده‌ام. قسمت اول کتاب، تحلیلی کلی از وضع کنونی و دورنمای آینده دنیای ماست، زیرا مسلم است که مسائل کشور ما، به‌عنوان جزئی از خانواده جهانی ملل، به‌نحوی جدایی‌ناپذیر به‌وضع بین‌المللی وابسته است. دنیای ما امروز به‌صورتی در آمده است که دیگر در آن سرنوشت هیچ جامعه‌ای، بزرگ یا کوچک، در هر شرایط جغرافیایی و نژادی و اقتصادی و اجتماعی که باشد، مطلقاً از سرنوشت بقیه جوامع جدا نیست.

دلیل دیگر این توجه خاص به مسائل و مشکلات جهانی این است که برای رسیدن ما به هدف بزرگ خودمان، یعنی به دوران «تمدن بزرگ» ایران، می باید اصولاً دنیایی و بشریتی وجود داشته باشد تا ما به عنوان یکی از اعضای آن وجود داشته باشیم. ولی متأسفانه وضع دنیای ما با بحرانها و مسائل مختلف و غائباً اصولی، آن طوری است که خطر چنین نابودی بالقوهای برای آن وجود دارد، و برای مواجهه با این خطر لازم است ملت ما و همه ملل جهان عمیقاً متوجه این مشکلات و مسائلی که حیات جامعه بشری و تمدن آنها به نیستی تهدید می کند باشند.

قسمتهای دوم و سوم کتاب، مربوط به ایران امروز و ایران فرداست. در این هر دو قسمت نیز کوشش شده است تا مطالب از جنبه های سنگین فلسفی و تحقیقی بدور باشد و طوری نوشته شود که هر فرد ایرانی، از هر طبقه و در هر شرایط و بسا هر سطح آموزشی، آنها را به آسانی درک کند.

من تألیف این کتاب را، مثل کتابهای پیشین خودم، یک وظیفه ملی تلقی می کنم و حتی با توجه به اینکه این کاری است که در خدمت خلق صورت می گیرد، آنرا به فتوای سعدی نوعی «عبادت» می شمارم. زیرا وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می کند که به گفته معروف کریستن سن: «یک شاه واقعی در این کشور نه تنها رئیس کشور، بلکه در عین حجاز یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد». من نیفای این رسالت ارتداد و تعلیم را، به اقتضای آشنایی که در وسیعترین سطح با مسائلی ملی

و بین المللی کشورم دارم، و به علت آنکه خود طراح و بنیانگذار آن انقلاب اجتماعی هستم که همه تحولات ایران امروز بازتاب آن است، با کمال میل می پذیرم، زیرا در جامعه کنونی ایران مقام معلم مقامی است که حقاً مایه افتخار است.

بگویم که امروز

دنیای کنونی ما در عین آنکه وارت گذشته‌ای کهن است جهان کاملاً تازه‌ای است، زیرا شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روزی آن شرایطی است که پیش ازین هرگز سابقه نداشته است. برای نخستین بار جهان ما از صورت مجموعه پراکنده‌ای از قاره‌ها و نژادها و ملت‌ها بدر آمده و صورت یک واحد بزرگ را به یک خانواده مشترک بشری که مسائل و مشکلات همه اعضا آن با یکدیگر ارتباط دارد پیدا کرده است. در این دنیای تازه معیارهای کهن اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که به تمدن‌ها و سازمان‌های ملی و حکومتی مختلف تعلق دارند به سرعت با یکدیگر آش می‌شوند تا بتوانند بنامه درآمیزند و گمابش در هم‌دیگر ادغام شوند.

جهان ما، که برای اولین بار در تاریخ خود واقعاً صورت «جهانی» یافته است، اکنون حالت آزمایشگاهی را دارد که در آن اندیشه‌ها و نوجویی‌ها پیوسته در جوشش است تا سرانجام از مجموع این آزمایش‌ها ترکیب نوحاشته‌ای که جامعه جهانی فرد است پدید آید. با آنکه به پیش‌بینی صاحب‌نظران بدبین، پیش از عرضه چنین دستاورد بدیعی این آزمایشگاه خود و همه اجزا، خویش را به دست نابودی سپارد.

این هر دو احتمال یا سرنوشت کشور و ملت ما مانند سرنوشت هر کشور و ملت دیگری ارتباط حیاتی دارد، بنابراین طبیعی است که ما در همه تحولات جهانی و جنبه‌های مثبت و منفی آنها ذینفع باشیم و در این تحولات در حد مسئولیت و سهم خود نقش خویش را ایفاء کنیم.

جهان امروز ما، که ازن ندکی پیشتر از یکصد و شصت و اندکی کمتر از یکصد و شصت جمعیت آنرا دارد، از ترکیب ۱۴۹ کشور مستقل (اعضاء سازمان ملل متحد) و چند سرزمین دیگر که مردم آنها نیز دیر یا زود به جمع ملل مستقل خواهند پیوست، تشکیل شده است. این کشورها همچنانکه از نظر شرایط اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر فرق دارند، از نظر وسعت و جمعیت و منابع و امکانات نیز بسیار نابرابرند. فی‌المتل می‌توان متذکر شد که مساحت پهناورترین کشور جهان (اتحاد شوروی) پنجاه میلیون برابر و جمعیت آن دویست و شصت هزار برابر کوچکترین کشور دنیا (وانیکان) است که فقط ۴۴ هکتار مساحت و یک هزار نفر جمعیت دارد.

این کشورهای تقریباً یکصد و پنجاه‌گانه هرکدام وارث تاریخ و تمدن و موارث اجتماعی و مذهبی و فرهنگی و اقتصادی خاص خود هستند. برخی از آنها تاریخ و تمدنی چند هزار ساله دارند، بعضی درای سابقه‌ای فقط چند صدساله‌اند، و گروهی نیز بکلی تازه یا به صحنه تاریخ گذاشته‌اند. در هر کدام از جوامع این کشورها، به دست نسل‌های پیشمار و تحت تأثیر شرایط تاریخی و

جغرافیایی و اقلیمی و اقتصادی و فکری و شرایط متعدد دیگری که بر آن جامعه حکمفرما بوده است، روحیه و طرز فکر و طرز زندگی خاصی پرورش یافته است که غالباً با وضع مشابه آن در جوامع دور و نزدیک دیگر فرق دارد، همان‌طور که در بسیار موارد زبان و خط و مذهب آنان با یکدیگر متفاوت است.

این جوامع در تمام طول تاریخ، غالباً یا فقط با خودشان، یا در سطحی وسیعتر با همسایگان بیواسطه خویش سروکار داشته‌اند، و دنیای خارج از منطقه جغرافیایی آنها برایشان تقریباً ناشناخته بوده و یا با آنها ارتباطی نداشته است. تنها استثنای تاریخی این قاعده، واحد جغرافیایی سرزمینهای خاورمیانه و آفریقای شمالی و اروپا است که به‌عنوان یک منطقه محدود از دنیا در سیر تحول تاریخی و مدنی خود با یکدیگر ارتباط مستمر داشته‌اند.

... ولی اکنون، با دگرگونی زرف و بنیادی عصر حاضر، همه این جوامع با سنتها و معیارهای فکری هزاره‌ها و سده‌های گذشته خود، با ضوابط خاص اجتماعی و حکومتی خود، با شرایط و امکانات اقتصادی ویژه خود، به‌صورتی ناگهانی و تقریباً غافلگیرانه، در کنار یکدیگر و مقارن با یکدیگر پا به‌صحنه واحد «جهانی» گذاشته و خویشتن را اعضای غالباً ناشناخته یک خانواده بزرگ و واحد بشری یافته‌اند. در عین حال بدین حقیقت آگاه شده‌اند که دیگر مقررات این خانواده اجازه سازگست به‌انزوای گذشته را بدانها نمی‌دهد، بلکه از هر کدام از آنان انتظار

قبول و ایفای مسئولیت خاص خویش را در برابر سایر اعضای خانواده دارد، و در مقابل بدانان اجازه می‌دهد که همین انتظار را از دیگر اعضای خانواده نسبت به‌خودشان داشته باشند.

بدین ترتیب، امروز زندگانی روزمره و عادی هر فرد از افراد جهان در هر منطقه جغرافیایی و با هر شرایط اجتماعی و اقتصادی، با زندگی روزمره سایر افراد جامعه جهانی وابستگی یافته است. هیچ‌تغییر و اتفاقی در سطح ملی در هیچ‌جا روی نمی‌دهد که کم و بیش در زندگی ملل و جوامع دیگر مؤثر واقع نگردد. معادله اجتماعی جهان امروز، معادله‌ای بسیار پیچیده است که در آن عناصر متعدد و متنوعی برای اولین بار شرکت جسته‌اند و طبعاً در تمام موارد باید به‌حساب گذاشته شوند. آفریقای سیاه که تا پایان جنگ جهانی دوم اصولاً در معادلات جهانی جایی نداشت، اکنون یک سوم از تمام آراء سازمان ملل متحد را در اختیار دارد. کشوری مانند ژاپن که نزدیک دوهزار و پانصد سال در را به‌روی خویش بسته بود، امروز به‌صورت یک «غول اقتصادی» در همه جای دنیا حاضر است. مملکتی به‌نام ایالات متحده آمریکا که تا دو قرن پیش اساساً وجود نداشت اکنون کشوری ابرقدرت است، و آمریکای لاتین که تمدنهایی درخشان وئی منزوی را در طول قرون دراز پرورش داد و بعد منقرض کرد، اکنون ایفای نقشی فعال را در صحنه جهانی به‌عهده دارد. «جهانی شدن» دنیای ما با شرکت الزامی و اجتناب‌ناپذیر همه کشورها و ملتها و جوامع آن در همه مسائل اساسی و

بین‌المللی، وجه مشخص دنیایی است که امروز مادر آن زندگی می‌کنیم، و فردا فرزندان ما در آن زندگی خواهند کرد. مسائل و مشکلات بسیار زیاد و پیچیده دنیای ما مشکلات و مسائلی است که همین جنبه دنیایی برای آن بوجود آورده است، زیرا براساس این ضابطه اکنون هر کشوری مسائل اقتصادی و اجتماعی خود را وارد کفه معادلات و روابط دنیایی کرده است.

امروز ما شاهد بزرگترین پیشرفت‌ها و موفقیت‌های بشری در زمینه‌های دانش و صنعت هستیم که حاصل آنها استقرار تمدن‌های بسیار درخشانی است. در پرتو این تمدن، جامعه بشری منابع مختلف طبیعت را در حد گسترده‌ای که هرگز نظیر نداشته در خدمت خود به‌کار گرفته است. خیلی از ذخایر معدنی که از آغاز پیدایش زمین به‌وجود آمده‌اند و قابل تجدید نیستند، و مجموعه ذخایر انرژی به‌خصوص نفت که محصول صدها میلیون سال هستند در جریان زندگی تنها چند نسل به‌طوری مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند که اکنون در معرض نابودی کامل قرار دارند. انسان عصر حاضر، منابعی را که در طول اعصار پدید آمده است (از آغاز پیدایش زمین برای منابع فلزی، ۳ میلیارد سال برای ذغال سنگ، ۶۰۰ میلیون سال برای نفت) در مدتی بسیار کوتاه می‌بلعد. آهنگ مصرف مواد نفتی در حال حاضر پانصد هزار برابر سریعتر از مدتی است که برای پیدایش آنها لازم بوده است. طبق برآورد آخرین «کنفرانس جهانی انرژی» که چند ماه پیش در استانبول برگزار شد، با آهنگ کنونی مصرف،

ذخایر نفتی موجود جهان فقط برای ۳۷ سال و در صورت افزایش این مصرف، برای مدتی از این هم کمتر کفایت می‌کند. در تمدن کنونی ما سطح تولید تنها در نیم قرن اخیر از تمام تولید تاریخ گذشته تجاوز کرده، چنانکه فی‌المثل نیمی از همه مقدار ذغالی که از قرن دوازدهم مسیحی تا به‌امروز استخراج شده تنها مربوط به چهل سانه اخیر بوده است؛ بدین جهت مسلم است که دوران اقتصاد متکی به منابع فسیلی دوران کوتاهی بیش نخواهد بود، در حالی که نیاز ما به انرژی در آینده به‌مراتب بیش از گذشته و حال خواهد بود.

در پرتو این تمدن علمی و صنعتی، دگرگونی زرفسی در ساختمان جامعه جهانی نیز حاصل شده است. غلبه بشر - بالااقل بخشی از جامعه بشری - بر قسمت اعظم بیماریها، همراه با تغذیه بهتر و شرایط اجتماعی عالیتر، باعث شده است که جمعیت جهان در عصر ما تنها در طول یک نسل دو برابر شود، در صورتی که در دوران قبل از قرن هفدهم همین امر نزدیک به ۲۰۰۰ سال وقت گرفته بود. تمدن صنعتی، فاصله‌ها را از میان برداشته، شرایط زندگی را به‌صورتی که هرگز در تاریخ بشر نظیر نداشته است تعدیل کرده، و کیفیت رفاهی را صدها برابر بالاتر برده است. امروز امکانات و شرایط فنی و در عین حال فراوانی منابع زمینی و زیرزمینی مورد دسترسی بشر طوری است که اگر قابل تقسیم به‌همه افراد جهان باشد، هر فرد بشری می‌تواند از یک زندگی سالم و مرفه که برای هیچیک از نسل‌های گذشته تا

بدین حد امکان آن نبوده است، برخوردار شود.

بدین ترتیب دنیای ما همه چیز را برای آنکه این کره مأمّن شایسته‌ای جهت چهار میلیارد نفر ساکنان آن باشد (که تا آخر قرن حاضر هفت میلیارد نفر خواهند شد)، در اختیار دارد. ولی مشکل در اینجاست که رشد فکری و اجتماعی بشر هم‌آهنگ با رشد دانش و صنعت او پیش نرفته است، و در عصر فضا نیز غائباً حاکم سرنوشت ملل زمین، غرایز و امیال مہار نشده‌ای است که از دوران‌های تاریک گذشته برای آنها باقی مانده است. در دنیایی که بر اثر استیلای اسن غرایز همچنان اسیر بیهودگی‌ها و تبعیض‌ها باشد خواه ناخواه چه پیش خواهد آمد؟ پیش‌بینی این امر دشوار نیست که سرنوشت چنین جهانی از آنچه در گذشته در شرایط مشابه، منتها در داخله جوامع و کشورهای مختلف روی داد بهتر نخواهد بود. تازه‌ترین نمونه‌های تاریخی این واقعت دو انقلاب بزرگ تاریخ جدید، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه است که مسلماً نمونه‌های آموزنده‌ای است. زیرا دنیای کنونی ما در مقیاس جهانی درست حالت آن جوامع را در دوران قبل از این انقلابها در مقیاس ملی آنها پیدا کرده است. اگر آن تعدیلی که منطقاً در شرایط بسیار آرامتر و انسانی‌تر امکان‌پذیر است براساس واقع‌بینی و همکاری بین‌المللی روی ندهد، چه تضمینی وجود دارد که چنین آزمایشی، این بار در سطحی جهانی تکرار نشود؟ و اگر تکرار شود، چه تضمینی وجود دارد که نتیجه این آزمایش نابودی تمام جهان بشری نباشد؟ زیرا

همه می‌دانیم که به موازات پیشرفت بیسابقه سازندگی، وسایل انهدام تمدن ما نیز چه از نظر مادی و چه از لحاظ معنوی، ابعاد بیسابقه‌ای یافته است. امروز بشر می‌تواند با استفاده از همان اکتشافات علمی و فنی که او را از رفاه بی‌نظیر کنونی برخوردار ساخته است تمام آثار این رفاه و این تمدن را، همراه با جامعه‌ای که آن را به وجود آورده است، به دست نابودی سپارد. به قول آندره مالرو:

«ما انسانهای عصر جدید می‌توانیم افشخار کنیم که اوئین تمدنی را که قدرت و وسیله انهدام کامل خودش و کره خودش را دارد بوجود آورده‌ایم، و اگر همه تمدن‌های گذشته بر اثر ضعف مردند، ما از زیادی قدرت خواهیم مرد.»

متأسفانه شرایط موجود جامعه جهانی طوری است که اگر در آنها تعدیل لازم نشود، جهان ما به جانب یک انفجار پیش می‌رود. این هشدار را نه تنها بارها خود من داده‌ام، بلکه در جهان غرب نیز به کرات مورد تأیید پژوهندگان و کارشناسان و از آن بالاتر مورد تأیید بلند پایگان طراز اول کشورها قرار گرفته است. آقای ژسگاردسن رئیس جمهوری نرآنسه چندی پیش در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت:

«دنیای ما در عین رفاه دنیای بدبختی است، برای اینکه نمی‌داند به کجا می‌رود، و برای اینکه احساس می‌کند که اگر می‌توانست این معما را بداند، در می‌یافت که با وضع فعلی به جانب فاجعه‌ای پیش می‌رود.»

آقای کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد نیز در کتابی که چند ماه پیش انتشار داد، نوشت:

«بدیهی است نظم نوینی که جهان بدان نیاز دارد یکروزه برقرار نمیشود، ولی اگر کماکان پیشرفتی در این راه حاصل نشود، راهی جز یک رویارویی فاجعه‌انگیز نخواهد ماند».

جهان امروز ما، وضع آن شاگرد جادوگر را یافته است که به قول «گوته» فقط راز به‌کار گرفتن آنها را برای نظافت خانه از استاد خود آموخته بود، ولی از راز مهار کردن آنها بی‌خبر مانده بود، و در نتیجه آزمایش وی بی‌دخالت آخرین دقیقه جادوگر، ممکن بود هم خود او و هم خانه را غرق کند. جامعه جهانی نیز به‌نیروی اعجاز‌آمیز دانش و فن نوانسته است قسمت‌اعظم منابع و نیروهای طبیعت را در خدمت خویش به‌کار گیرد، اما در خطر آن قرار دارد که با سیکسری وی این نیروها برای نابود کردن او و جهان او به‌کار گرفته شوند. جادوگری که باید در آخرین لحظه چنین وضعی را سرو سامان دهد عقل و منطق بشری است، ولی آیا این بار نیز این جادوگر به‌موقع پا به‌میدان خواهد گذاشت؟

این تذکر، ادعای نامهای علیه کشورهای پیشرفته صنعتی و ثروتمند نیست. لایحه دفاعیه‌ای برای مردمی که دنیای غرب آنها را «جهان سوم» لقب داده است نیز نیست، زیرا من اصولاً به‌سه دلیل با طرح چنین ادعای نامهای موافق نیستم:

دلیل اول این است که کشور ما خود در آستانه ورود به دنیای صنعتی و پیشرفته است و منتها تا ده سال دیگر ما عهده‌دار

همان مسئولیتهایی خواهیم بود که برای کشورهای صنعتی کنونی قابل‌هستیم، و با همان مسائلی مواجه خواهیم بود (و حتی از هم اکنون مواجه هستیم) که آنها با آن مواجهند.

دلیل دوم این است که هیچ کشوری در هر درجه از رشد و توسعه، حفاظاً و منطقی نمی‌تواند مسئولیت همه‌مشکلات خویش را به‌گردن دیگران بگذرد و در نتیجه همیشه خودش را «طلبکار» بداند. شاید این گفته معروف مبالغه‌آمیز نباشد که «هرملنی نایسته همان سرنوشتی است که دارد». هیچ کشور و ملتی نمی‌تواند از دیگران خواستار انجام تعهدات و مسئولیتهایی در مورد خویش بآید که خودش آنها را تمام و کمال و در حدی بسیار زیادتر دربارۀ خویش نیفته نکرده باشد. کشور ما این حقیقت را کاملاً آزموده است، زیرا ما تا وقتی که خود حاضر به قبول وضع ناگوار گذشته بودیم، هیچ یاری و همدردی از جایی دریافت نداشتیم، اما هنگامی که خودمان ورق را برگرداندیم، جهان خارج نیز در مورد ما تا حد یک گردش ۱۸۰ درجه دیدگاه و روش خویش را تغییر داد و ورق را برگرداند.

سومین دلیل این است که من اساساً رویارویی جهان پیشرفته و جهان در حال رشد را راه حل واقع‌بینانه‌ای برای رفع هیچ‌یک از مشکلات دنیای خودمان نمی‌دانم، و شیوه کشور ما نیز در مراجع بین‌المللی و در سیاست جهانی هرگز هواخواهی از چنین رویارویی نبوده است. آرزوی من این است که همه ما برای نجات دنیای خودمان و برای ساختن دنیایی بهتر دست به‌دست هم

دهیم، نه برای ویران کردن آن، زیرا ویرانگری نه هنر پرافتخاری است و نه نیاز به همکاری عمومی دارد. من به حکم منطق اعتقاد دارم که حل واقعی هر مشکل جهانی را باید در تبادل نظر و درک صحیح واقعیات براساس روح تفاهم و همکاری، به منظور نیل به نتیجه‌ای واقعاً مثبت و قابل دوام جستجو کرد.

در سالیان اخیر، مشکلات و مسائل حیاتی مردم جهان مورد ارزیابی بسیار قرار گرفته است تا براساس آن راه‌حلهایی مناسب و در عین حال الزامی برای آنچه با سرنوشت و موجودیت غالب ملل بستگی دارد، به دست آید. در این راه اندیشمندان و پژوهشگران و کارشناسان اقتصادی و اجتماعی جهان غرب، و نیز مقامات مسئول این جهان در سطوح مختلف همکاری بسیار ارزنده‌ای کرده‌اند، به طوری که قسمت اعظم پژوهشها و بررسیهای مستدلی که در این باره انجام گرفته کار آنها بوده است. نقش برجسته و سازنده سازمان ملل متحد در این باره نیز - تا آنجا که در حدود امکانات سازمانی با موقعیت مهم معنوی و ملی بدون داشتن قدرت اجرایی است - نقشی اصیل و شایان احترام بوده است.

همه این بررسیها و تحلیلهای و تجزیه‌ها، و این همکاری پژوهندگان و کارشناسان جهان صنعتی و جهان در حال توسعه، به یک نتیجه مشخص رسیده است، و آن لزوم تغییر نظام اقتصادی

غیر عادلانه کنونی جهان و استقرار نظام تازه‌ای در جای آن است که نیازهای جامعه جهانی را در ترکیب جدید آن به صورت عادلانه‌تری تامین کند. این نیازها امروز در همه شئون مادی و معنوی زندگی غالب جوامع محسوس است، زیرا همه این جوامع در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی، کشاورزی، علمی و فنی، بهداشت، آموزش، و بسیاری از زمینه‌های دیگر، احتیاج فوری و حیاتی به پیشرفت دارند.

تحول تاریخ در چند قرن اخیر، باعث شده است که اکنون جوامع معینی از بهترین شرایط لازم در همه این زمینه‌ها برخوردار باشند. بدیهی است قسمتی از این امتیاز مدیون شایستگی و نبوغ خود آنهاست، ولی همه می‌دانیم که قسمت دیگری از آن یادگار عصر سپری شده استعماری است. تاریخ قرون جدید که تقریباً در تمام مدارس تدریس می‌شود - و غالباً به دست محققان غربی نوشته شده است - به همه ما آموخته است که چگونه اقتصاد قسمتی از کشورهای صنعتی مدتی دراز بر پایه استعمار جوامع دیگر و استثمار نیروی انسانی و منابع طبیعی آنها پایه‌ریزی شده بود.

در ایجاد این امپراتوری‌ها طبعاً آنچه هدف بود تأمین منافع اقتصادی ملل صاحب مستعمره بود. به قول برنارد شاو:

«هر موقع که کمپانی‌های اروپایی به تصرف منابع طبیعی سرزمین تازه‌ای احساس علاقه می‌کردند، دولت‌های آنها تشخیص می‌دادند که باید برای استقرار مسیحیت در آن سرزمین دست



به کار شوند».

برای زوال این طرز فکر، دو جنگ جهانی لازم بود که متأسفانه اولی ۱۰ میلیون نفر و دومی ۴۰ میلیون نفر قربانی داد. در سال ۱۹۴۸، هنگام پایان امپراتوری هلند، ملکه ویلهلمینا اظهار داشت:

«واقعیت این است که اکنون استعمار مرده است. آنچه امروز ملت‌های دنیا بدان نیازمندند، شیوه نویسی در زیستن بایکدیگر و در کنار یکدیگر است».

این نظر منطقی را مسئولان درجه اول سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای جهان صنعتی نیز بارها تأیید کرده‌اند. آقای «ونس» وزیر امور خارجه آمریکا، در آخرین کنفرانس معروف به «شمال و جنوب» در پاریس به نام کشور خود اظهار داشت: «برای جهان یک سیستم اقتصادی تازه لازم است که براساس انصاف و پشرفت و مخصوصاً عدالت متکی باشد». و آقای «والدهایم» دبیر کل سازمان ملل متحد اخیراً تذکر داد که:

«سالم سازی روابط اقتصادی کلیه کشورها و ملت‌های جهان، و طرح‌ریزی آینده انسان براساس نو و از دیدگاه مصالح جهانی و همکاری جهانی، وظیفه اصلی ما برای نجات بشریت است».

دبیرکل سازمان ملل متحد در کتابی که اخیراً انتشار داده، این موضوع را به شکل جامع‌تر و روشن‌تری بدین صورت تشریح کرده است:

«اکثریت کشورهای جهان در اجرای توصیه‌های سازمان ملل



متحد درباره تعدیل نظام اقتصادی کنونی دنیا شتاب دارند. اما ممالک ثروتمند در این مورد خیلی کمتر احساس فوریت می‌کنند. با اینکه خودشان قبول دارند که سیستم اقتصادی موجود جهانی دیگر جوابگوی نیازهای اساسی عصر ما نیست، و بالاتر از آن قبول دارند که در زمینه‌های مختلفی چون مسائل پولی و نوری این سیستم به‌زیان خود آنها نیز هست. من بارها برای مسئولان این ممالک توضیح داده‌ام که هدف کشورهای روبه‌توسعه نابودی اقتصادی ممالک صنعتی نیست، بلکه بی‌ریزی بنیادهای تازه‌ای است که برپایه آنها منافع دراز مدت هر دو طرف به‌نحو بهتری بتواند تأمین شود. البته برای حل مسئله‌ای بدین حساسیت بردباری و زمان لازم است، ولی ضرورت قطعی دارد که در این امر تسریع شود. در این باره پافشاری می‌کنم که با نادیده گرفتن یک مسئله نمی‌توان به‌حل آن امیدوار بود، زیرا نعل و طنفره همواره مرادف با تدبیر و مصلحت اندیشی نیست. به‌رحال مسلم است که جز با همکاری جهانی در زمینه اقتصادی انتظار ثبات روابط کشورها در زمینه سیاسی توهمی بیش نیست».

مفهوم ادامه نظام اقتصادی موجود جهان، ادامه تقسیم مردم روی زمین به دو دسته بسیار نابرابر است. این دورنمای نامطلوبی است که سه سال پیش «رنماهو» مدیر وقت سازمان یونسکو، اندکی قبل از مرگ خود به‌صورت هشدار به جهان امروز، فراروی ما گذاشت:

«ترقی علمی و صنعتی، با کشیدن خطی به‌دور کره زمین از



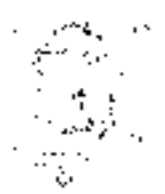
یک کشور صنعتی به کشور صنعتی دیگر، مناطق پهناوری از جهان ما را به دست خاموشی و فراموشی سپرده است. در عصری که دانش بشری راه ستارگان را به روی ما می‌گشاید، چگونه می‌توان پذیرفت که اکثریت مردم جهان اسیر ظلمت‌های اجدادی باشند؟ آیا ما واقعاً خواستار دو بشریت، بشریت کهکشانیها و بشریت غارها هستیم؟

دبیر کل فعلی سازمان ملل متحد، همین واقعیت را به صورت دیگری چنین تشریح کرده است:

«تعدیل نظام کنونی جهانی، هم ضرورت و هم واقعیتی است که حل آن دارای اهمیتی حیاتی برای آینده بشر است، زیرا حل تمام مسائل دیگر بسته به حل مسئله‌ای است که در مقیاس جهانی، زندگی روزانه صدها میلیون مردم در دنیای فقیر و غنی بدان وابسته است. توجه بدین واقعیت اکنون جامعه جهانی را بر سر دوراهی سرنوشت قرار داده است:

«حل مسئله بسته به پاسخ این پرسش است که آیا این جامعه بالاخره در راه عقل و تفاهم قدم برخواهد داشت، یا بالعکس در برابر ترس از تغییر و تحول عقب خواهد نشست؟»

این نابرابری مسلم را طبعاً نباید به حساب ناتوانی ذاتی ملل غیر «غربی» در زمینه تمدن و خلاقیت گذاشت، زیرا این نبوغ و خلاقیت در عموم ملتها وجود دارد، منتها در نزد ملتهای مختلف در دورانهای خاصی از تاریخ جهان به اوج تجلی خود رسیده است.



در کتابی بنام «توسعه از راه دانش و تکنیک» که اخیراً زیر نظر سازمان ملل متحد انتشار یافت، نکته ظریفی از فول محققى به نام «پرفسور بلاکت» ذکر شده است که شاید نقل آن در اینجا جالب باشد. وی می‌گوید:

«اگر یک کیهان نورد مریخی بین سال‌های ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد مسیح به کره زمین فرود آمده بود، چنین نتیجه می‌گرفت که مردم خاور میانه و نزدیک پیشرفته‌ترین مردم این جهان هستند، و اگر چنین مسافری بین سالهای ۵۰۰ پیش از میلاد و ۱۵۰۰ میلادی به کره ما می‌آمد، این نظر را در مورد مردم چین و هند می‌داد، زیرا آنچه عصر ظلمت اروپا به‌شمار می‌آید عصر طلایی چین و عصر شکوفایی دانش و اندیشه هند است. این نشان می‌دهد که فکر عدم توانایی یک گروه از ملل جهان در مقابل یک گروه دیگر چه اندازه سخیف و مردود است.»

شاید در این مورد نقل قسمتی از نامه ناپلئون بناپارت به فتحعلیشاه قاجار نیز جالب باشد که در آن امپراتور فرانسه می‌گوید:

«زمانی که کورش بزرگ در ایران روش استواری را برای حکومت و نظام بنیاد نهاد که بعدها دیگر دولتهای بزرگ جهان از آن سرمشق گرفتند، اجداد ما هنوز در جنگلها و بیابانها زندگی اولیه‌ای داشتند.»

واقعیت این است که برتری کنونی جهان صنعتی، با آنکه حقیقاً مورد احترام و ستایش است، نماینده یک امتیاز طبیعی و

ملم که حق «سروری» برای آن ایجاب کند نیست، بلکه فقط نماینده آن است که در دوران بخصوص کنونی از تاریخ جهان، این گروه ایفا کننده نقشی است که پیش از آن، ملل دیگری نیز در دوران خاص شکوفایی خود آنرا ایفا کرده‌اند.

اگر جهان ما با کوناه‌بینی و نی بسراساس یک تکنولوژی مترقی بخواهد روزی از سلاحهای مخرب دستجمعی استفاده کند، از دنیایی که از زیر خاکستر آن برخیزد کدام تمدن سربر خواهد زد؟ شاید این رسالت را یکی از معالک ظاهراً عقب‌افتاده فعلی ایفا کند.

از نظر تحلیل تاریخی، ممکن است تذکر این نکته لازم باشد که تمدن کنونی جهان صنعتی پیش از همه تمدنهای گذشته بر عامل قدرت مادی تکیه دارد، و اساساً استفاده از همین قدرت مادی بود که توسعه و نفوذ جهانی اروپا را در عصر استعماری باعث شد. آنچه کشنیهای جنگی و سربازان و گاه هم راهزنان دریایی اروپایی را بر ملتها و سرزمینهای پهناوری در سراسر جهان مسلط کرد، قدرت توپهای آنها بود که ملتهای دیگر و بجه جوابگویی بدانها را نداشتند. در این باره صاحب‌نظر فرانسوی «روزه‌گارودی» که شهامت او در محکوم کردن تعبیرات یکجانبه و مغرضانه تاریخ نویسان جهان غرب در مورد ایران و یونان و به‌طور کلی سیر تحول روابط تاریخی تمدنهای شرق و غرب شایان ستایش است، در کتاب خودش به‌نام «گفتگوی تمدنها» می‌نویسد:

«تاریخ واقعی تمدن غیر از تاریخ استیلاطلبی غرب استعماری است، زیرا این استیلا پیش از آنکه زادهٔ برتری فرهنگی و مدنی باشد، حاصل استفاده نظامی و تجاوزکارانه از قدرت تخریبی سلاحهای زمینی و دریایی است.»

ضرورت تعدیل نظام نامتعادل و غیر عادلانه کنونی، از همان فردای جنگ دوم و حتی پیش از آنکه موج استعمارزدایی دهه ۶۰ سازمان ملل را در برگیرد، احساس شده بود. در مقدمهٔ منشور ملل متحد گفته شده است:

«ما ملتهای عضو سازمان ملل متحد تصمیم خود را به‌تسهیل ترقی اجتماعی و برقراری بهترین شرایط زندگی در محیط صلح و تفاهم جهانی و ایجاد سازمان‌های بین‌المللی برای کمک به ترقی اقتصادی و اجتماعی همه ملتهای جهان، اعلام می‌داریم.»

اعلامیه جهانی حقوق بشر که اندکی بعد توسط سازمان ملل متحد تنظیم شد، و همه کشورهای عضو سازمان بر آن صحه نهادند، مفهوم این «ترقی اجتماعی و اقتصادی همه ملتها» را مشخص کرده است. ماده ۲۲ اعلامیه حاکی است که:

«هر انسانی به‌عنوان عضو جامعه بشری دارای حق برخورداری از تأمین اجتماعی است. لازمه این تأمین، بهره‌گیری او از کلیه حقوق اجتماعی و حقوق فرهنگی است که ملازم با

سرافت انسانی اوست. این نظر می‌باید از راه کوشش ملی و همکاری بین‌المللی تأمین شود».

ماده ۲۵ اعلامیه تصریح می‌کند که:

«هر انسانی حق مسلم برای برخورداری از یک سطح زندگی کافی به‌منظور تأمین تندرستی و رفاه خود و خانواده‌اش، به‌خصوص در زمینه غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، و خدمات لازم اجتماعی را دارد».

ماده ۲۶ اعلامیه حاکی است که:

«هر انسانی حق برخورداری از آموزش دارد. آموزش باید لافیل در موارد اولیه و اساسی رایگان باشد، و آموزش فنی و حرفه‌ای تعمیه باید».

ماده ۲۸ اعلامیه صراحت دارد که:

«هر انسانی حق دارد بخواهد که در زمینه اجتماعی و در زمینه بین‌المللی، تضمین برقرار باشد که حقوق و آزادیهای مصرحه در این اعلامیه در آن به‌صورت کامل رعایت گردد».

بدین ترتیب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌طور روشن و بی‌شبه ابهامی، برای هر فرد بشری این حق مسلم را پذیرفته است که از غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، آموزش، تأمین اجتماعی و حقوق اقتصادی، در حد قابل قبولی برخوردار باشد، و تأمین این حقوق در عین حالی که از وظایف خاص هر کشور نسرده شده، یک وظیفه بین‌المللی نیز اعلام شده است که انجام آن مستلزوم همکاری جهانی است. اعلامیه در این مورد

صراحت دارد که: «باید در زمینه بین‌المللی تضمین برقرار گردد که ضامن تأمین این حقوق باشد».

این اعلامیه توسط کشورهای بنیانگذار سازمان ملل متحد، و بعد از آن توسط عموم کشورهای دیگری که به‌عضویت این سازمان در آمدند امضاء شد، و بدین ترتیب اجرای مفاد آن به‌صورت تعهدی ملی و قانونی برای همه آنها درآمد. کشور ما به‌عنوان یکی از بنیانگذاران این سازمان، از امضاء کنندگان اعلامیه‌ای بود که مواد آن پیشاپیش مورد تأیید ما قرار گرفته بود. زیرا خود من، در سالهای آخر جنگ دوه و مدنی پیش از ایجاد سازمان ملل متحد و تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، همین اصول را، درست به‌همین صورت، یعنی ضرورت تأمین پنج اصل غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزش برای هر فرد ایرانی، اعلام داشته بودم.

یک‌ربع قرن پس از تأسیس سازمان ملل متحد، در اعلامیه‌ای که به‌مناسبت بیست و پنجمین سالگرد ایجاد این سازمان توسط مجمع عمومی به‌اتفاق آراء صادر شد، این تعهد جهانی به‌صورت جامعتر و مشروحتری مورد تأکید قرار گرفت. مواد ۹ و ۱۰ این اعلامیه حاکی بود که:

«... صلح و امنیت و عدالت بین‌المللی مستلزوم توسعه اقتصادی و اجتماعی همه‌ملتهای جهان است، و لازمه چنین امری استمرار یک سیستم همکاری بین‌المللی بهتر و مؤثرتر برای پایان دادن به‌ناسازگاریهای موجود و تأمین رفاه و آسایش



برای عموم مردم دنیاست کوششهای بین‌المللی برای همکاریهای اقتصادی و فنی می‌باید در سطحی انجام گیرد که متناسب با درجه اهمیت خود این مسائل باشد. مساعی کشورهای سازمان ملل متحد برای تأمین ترقی اقتصادی و اجتماعی همه ممالک در حال توسعه باید بیش از پیش تقویت و گسترش یابد. زیرا اقدامات جزئی با نمایی یا غیر قاطع کافی برای نیل بدین هدف نیست. از زمره این اقدامات این است که کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، ترقیات علمی و فنی خود را در دسترس یکدیگر قرار دهند تا از این راه توسعه اقتصادی تمام جامعه بشری تسریع شود.

در ژانویه سال ۱۹۵۲ سازمان ملل متحد اعلام کرد که: «کشورهایی که به اندازه کافی توسعه نیافته‌اند، حق دارند از ثروت‌های طبیعی خود یا حاکمیت کامل بهره‌گیرند. این حق در قطعنامه دسامبر ۱۹۶۲ آن سازمان به صورت قاطعتری اعلام شد. داگ هامر شولد دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، اندکی قبل از مرگ غم‌انگیز خود اظهار داشت:

«وظیفه همه ما اعضای این سازمان جهانی این است که استقرار نظام بین‌المللی عادلانه‌تر و مطمئن‌تری را تحقق بخشیم.» در سال ۱۹۶۵ «برنامه ملل متحد برای توسعه» طرح‌ریزی شد، که هدف آن تسهیل برنامه‌ریزی جهانی برای کوششهای مربوط به توسعه و تحول اقتصادی ملت‌های روبه‌رشد جهان از راه بهترین نحوه بهره‌گیری از منابع مادی و انسانی آنها بود. در سال



۱۹۷۱، دهه ۱۹۷۰ - ۱۹۷۹ از طرف سازمان ملل دهه «استراتژی

توسعه بین‌المللی» اعلام شد.

در اوایل سال ۱۹۷۴، ششمین اجلاس فوق‌العاده مجمع عمومی سازمان ملل اعلام داشت:

«ضرورت فوری دارد که در مورد برقراری یک نظام اقتصادی نوین بین‌المللی براساس انصاف و مساوات و منافع مشترک و همبستگی و همکاری کلیه کشورها، بدون توجه به سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی آنها، کوشش شود.»

در مارس ۱۹۷۴ سازمان ملل به موجب قطعنامه ۳۲۰۱ خود «برقراری یک نظام اقتصادی نوین جهانی را براساس کاستن از نابرابریها و از میان بردن پیعدائیهای کنونی، از راه کاهش شکاف موجود بین کشورهای پیشرفته و کشورهای روبه‌توسعه، و تسریع در توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشورها» یک ضرورت فوری و جهانی اعلام کرد.

در سپتامبر ۱۹۷۵، توافقنامه‌ای شامل امور مربوط به بازرگانی بین‌المللی، اصلاح وضع بولی جهان، استقرار و تقویت سازمان‌های زیربنایی علمی و فنی کشورهای در حال توسعه، صنعتی شدن این کشورها، پیشرفت در امور کشاورزی و تغذیه آنها، توسط سازمان ملل تنظیم شد.

به منظور تبادل نظر و اتخاذ تصمیم درباره اجرای این توصیه‌ها، دو کنفرانس «همکاری اقتصادی بین‌المللی» که اصطلاحاً «کنفرانس شمال و جنوب» نام گرفت، به‌انکار رئیس



جمهوری فرانسه در پاریس تشکیل شد که مجموعه کارهای کنفرانس نخستین، هجده ماه به طول انجامید. ولی این مساعی به هدفهای خود نرسید و کنفرانس دوم نیز که در اوایل سال مسیحی ۱۹۷۷ تشکیل گردید به نتیجه رضایت بخش تری دست نیافت. در پایان این کنفرانس اعلام شد که:

«... غالب پیشنهادهای مربوط به تسخیر بنیادی سیستم اقتصادی بین‌المللی و پیشنهادهای مربوط به انجام اقدامات فوری در مورد مسائل فوری، مورد هیچ موافقی قرار نگرفته و بدین ترتیب نتایج کار کنفرانس همکاری اقتصادی بین‌المللی در حد هدفهایی که برای یک برنامه عمل جامع و عادلانه در راه برقراری نظام اقتصادی نوین بین‌المللی در نظر گرفته شده بود، نبوده است.»

اخیراً گزارش تحقیقی جالبی از طرف سازمان ملل متحد به نام «سال ۱۹۹۹» منتشر شد که توسط «واسیلی لئونیف» برنده جایزه علمی نوبل تهیه شده است. در این گزارش براساس بررسیهای دقیق مشخص شده است که در حال حاضر نسبت متوسط درآمدهای ملی گروه کشورهای صنعتی و ثروتمند به درآمدهای متوسط ملی بقیه کشورها ۱۲ به ۱ است، و با روند فعلی، به فرض آنها که برنامه‌های توسعه سازمان ملل متحد برای سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ به منظور تضمین حداقل رشد برای کشورهای روبه توسعه طی دهه‌های بعدی قرن حاضر در بهترین صورت آن ادامه یابد، و آنگاه رشد کشورهای پیشرفته نیز در



این سالها معادل دو دهه اخیر باشد و از آن تجاوز نکند. این نسبت ۱۲ به ۱ در سال ۲۰۰۰ همچنان به جای خود باقی خواهد بود.

در دیدی کوتاه مدت، شاید توسعه نیافتگی کنونی بیش از دو سوم جهان، به سود کمتر از یک ثلث دیگر باشد. با اینهمه از دیدگاه مصانع دراز مدت ممالک صنعتی، اتخاذ سیاستی درست خلاف این سیاست ضرورت دارد، زیرا نه فقط امنیت جامعه بشری (که آنان خود قسمتی از آن هستند)، بلکه ثبات و رونق وضع اقتصادی خود آنها نیز، وابسته به تفاهم و همکاری دنیای غنی و فقیر یا جهان پیشرفته و جهان در حال توسعه است. هر قدر اقتصاد کشورهای اخیر توسعه یابد، طبعاً مبادلات اقتصادی آنها نیز سالمتر و قابل اطمینانتر خواهد شد و خطرات انفجاری ناشی از ادامه این وضع کاهش خواهد یافت. در این راه کشورهای روبه توسعه طبعاً باید به وظایف و مسئولیتهایی که به عهده آنهاست کاملاً آشنا باشند، و تصور نمی‌کنم هیچیک از این کشورها توقع آن را داشته باشند که دیگران بدون دلیل کاری برای آنها انجام دهند، و بی این توقع را دارند که از طرف دنیای پیشرفته به صورتی عملی و واقعی، و نه فقط به صورت تئوری یا در مفیاسی غیر کافی، در پیشرفت این مساعی بدانها کمک شود. کمکهای فنی و مالی کشورهای ثروتمند بیش از هر وقت دیگر برای جهان سوم ضروری است، ولی این کار باید برای افزایش اثر بخشی کوششهای خود آنها صورت گیرد، و نه برای جانشین

شدن این کوششها. از این دیدگاه است که جامعه جهانی باید شیوه‌ها و وسایل و هدفهای خود را بازسازی کند.

همچنانکه دبیر کل سازمان ملل متحد در کنفرانس سال ۱۹۷۶ ملل متحد در نایروبی اظهار داشت: «کاملاً منطقی و طبیعی است که از بین رفتن استعمار سیاسی، از بین رفتن استعمار اقتصادی را نیز به همراه بیاورد». زیرا فقط به این قیمت است که ممکن است یک همکاری نمربخش بر پایه تساوی ملل غنی و فقیر برقرار شود، و مسلماً آینده جهان در گرو چنین همکاری است.

دولتهای عمده صنعتی می‌باید واقعیات جهان امروز را برای مردم خود تشریح کنند، و خطری را که از ادامه نامحدود شکاف موجود بین کشورهای غنی و فقیر متوجه جامعه بشری است بدانها تفهیم نمایند.

بمنظور رعایت کامل انصاف و حقیقت، تذکر این نکته ضروری است که جهان پیشرفته اقدامات مثبت و ارزنده‌ای را نیز در این زمینه در کارنامه خود دارد که نمونه عالی آنها نقش بزرگ ایالات متحده آمریکا در تعدیل ناپساامانها و نیازهای حیاتی مناطق مختلف جهان به‌خصوص در سالهای پس از جنگ جهانی دوم است. اجرای طرح معروف «مارشال» در اروپا و «اصل چهار» ترومن در مورد کمک به کشورهای در حال توسعه و شرکت وسیع آمریکا در برنامه «UNRWA» برای کمک به پناهندگان فلسطینی و اقدامات فراوان بین‌المللی دیگر این کشور از راه

تخصیص کمکهای غذایی و دارویی و خیریه به کشورهای و مناطق مختلف و متعدد جهان مظاهری از این اقدامات است. برای توجه به وسعت این کمکها کافی است تذکر داده شود که در فاصله یک‌ربع قرن پس از پایان جنگ جهانی تا سال ۱۹۷۰ مقدار این کمکها به‌صورت بلاعوض به ۱۳۰ میلیارد دلار بالغ شد و چنین امری در تاریخ جهان بی‌سابقه است.

با اجرای طرح «مارشال»، که از نظر کمیت و کیفیت آن در همکاریهای جهانی بی‌نظیر است، آمریکا طوری به اروپا کمک کرد که کشورهای جنگ‌زده و ویران شده این قاره توانستند در پرتو آن به‌سرعت به پیشرفتی بسیار بالاتر از پیش از جنگ جهانی دوم برسند، و علت این موفقیت، گذشته از ارقام فوق‌العاده زیاد کمکها، این بود که این کشورها صاحب تکنولوژی بودند.

اجرای «اصل چهار» به‌نوبه خود تأثیر سازنده و مؤثری در وضع اقتصادی و اجتماعی کشورهای عقب‌مانده داشت، ولی از کمک بدین ممالک نتیجه چندان زیادی گرفته نشد، زیرا این کمک بیشتر جنبه‌دستگیری داشت و با انتقال تکنولوژی همراه نبود. تذکر طرح «کلمبو» که برای کمکهای مشابه توسط انگلستان عملی شد، و کمکهای دیگری که از طرف کشورهای مختلف جهان صنعتی انجام گرفت به‌نوبه خود ضروری است. شاید یادآوری این نکته نیز بیمورد نباشد که کشور خود ما اکنون در زمره کشورهای است که در حدود امکانات خود کمکهای وسیعی به کشورهای دیگر به‌خصوص ممالک جهان سوم می‌کند.

مسائل اساسی جهان امروز

در ورای مسائل و بحرانهای سیاسی مختلف جهان ما، مشکلات و مسائلی اساسی و دنیایی وجود دارد که مربوط به سرنوشت همه جامعه بشری است، و طبعاً مواجهه با آنها نیز همکاری و کوششی را در سطح جهانی ایجاب می‌کند. این مسائل، که امور مربوط به جمعیت، تغذیه، بهداشت، مسکن، آموزش، و محیط زیست را شامل می‌شود، همان طور که پایه‌های انقلاب اجتماعی ایران است، از اصول بنیادی سازمان ملل متحد نیز به شمار می‌رود، و لزوم تعدیل ناپساامانیهای کنونی در این زمینه‌ها از هدفهای اصلی کوششهایی است که در راه تعدیل نظام اقتصادی موجود جهان انجام می‌گیرد.

تقریباً در همه این موارد کشور ما ایفای نقش انسانی و سازنده‌ای را در زمینه دنیایی به عهده دارد، و در برخی موارد از قبیل پیکار جهانی با بیسوادی و تعمیم آموزش حتی نوعی نقش رهبری را ایفاء می‌کند، همچنانکه نقش ما در پیشنهاد تأسیس یک صندوق جهانی برای کمک به توسعه ملتها، یک نقش فعال برای مواجهه با بسیاری از مشکلات جهانی است.

در توضیحات کوتاهی که در باره این موارد خواهم داد، نقل ارقام و آمارهای مختلف در حد ضروری لازم به نظر می‌رسد، زیرا زبان ارقام گویاترین زبان در مورد بیان واقعینهاست.

اولین و مهمترین مسئله‌ای که می‌باید بدان اشاره شود، مسئله جمعیت است، زیرا این امر نقش حیاتی درجه اولی را در سرنوشت همه جامعه بشری نعم از غنی یا فقیر به عهده دارد، و مشکل «انفجار جمعیت» که برای نخستین بار به صورت مسئله حادی در برابر جامعه انسانی فرار گرفته است، مشکلی است که تمدن و آینده ما بدان وابسته است.

طبق محاسباتی که شده، جمعیت دنیا که در دوران ماقبل تاریخ ۵ تا ۱۰ میلیون نفر بیشتر نبوده، در دوران باستانی کلاسیک ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر، در قرن هفدهم مسیحی ۵۰۰ میلیون نفر و در اواسط قرن گذشته یک میلیارد نفر بوده است. این رقم در کمتر از صدسال پیش به ۱٫۵۰۰ میلیون نفر، در پنجاه سال پیش به ۲ میلیارد نفر، در سال ۱۹۶۰ به ۳ میلیارد نفر و در سال ۱۹۷۶ به ۴ میلیارد نفر رسیده است، و طبق برآوردهای مختلف، در آخر قرن حاضر به حدود ۷ میلیارد نفر خواهد رسید.

بدین ترتیب جمعیت جهان ابتدا در یک مدت دوهزار ساله دوبرابر شده، سپس در مدت دو قرن، بعد در کمتر از یک قرن، و بعد تنها در طول عمر یک نسل، این نکته‌شابان تذکر است که فقط در نیمه دوم قرن حاضر، افزایش جمعیت جهان بیش از هزار ساله گذشته بوده است.

بر اساس پیش‌بینی‌های کارشناسان، در سال ۲۰۰۰ ر ۴٫۰۰۰ میلیارد آسیا ۴٫۳ میلیارد نفر، اروپا (به اضافه اتحاد شوروی) یک میلیارد

نفر، آمریکا در حدود یک میلیارد نفر (۶۵۰ میلیون نفر در آمریکای لاتین و ۳۳۰ میلیون نفر در آمریکای شمالی)، افریقا ۶۶۰ میلیون نفر و اقیانوسیه ۴۰ میلیون نفر جمعیت خواهند داشت. دو کشور از کشورهای جهان، چین و هند، هر کدام در آن هنگام دارای حداقل یک میلیارد نفر جمعیت خواهند بود.

آنچه در این محاسبات حایز اهمیت خاص است، تغییر نسبت فعلی جمعیت دنیای صنعتی و جهان سوم در پایان قرن حاضر است، زیرا برآوردها نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه که اکنون بیش از دو سوم جمعیت جهان را دارند در سال ۲۰۰۰ دارای بیش از سه چهارم این جمعیت و کشورهای پیشرفته کنونی که در سال ۱۹۲۰، ۳۶٪ جمعیت جهان را داشتند، در آن هنگام فقط صاحب کمی بیشتر از ۲۰٪ جمعیت آن خواهند بود.

بر رویهم تعداد مطلق جمعیت کشورهای در حال توسعه در پایان قرن بیستم حدود ۵ میلیارد نفر و تعداد مطلق جمعیت کشورهای صنعتی امروز کمتر از ۲ میلیارد نفر خواهد بود، و بدین ترتیب فاصله موجود این دو گروه باهم بیشتر خواهد شد. تازه این برآوردها نیز قطعی نیست، زیرا بر اساس سرشماری‌های غیرکامل صورت گرفته است. از بیست سال پیش، بیش از ۹۰٪ مردم جهان یک یا چندبار سرشماری شده‌اند، ولی این سرشماریها فقط آنهایی را شامل شده است که اوراق شناسایی مشخص در دست داشته‌اند، یعنی دنیای پیشرفته را دقیقاً شامل شده، در صورتی که در مورد جهان سوم ناقص بوده است.

تازه‌ترین بررسیهایی که انجام گرفته است، نشان می‌دهد که در حال حاضر روزانه بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر یعنی هر دقیقه ۱۵۰ نفر به جمعیت جهان اضافه می‌شود، و این آهنگ در اواخر قرن به معنای ۱۱۰۰۰۰ نفر خواهد رسید. به‌طور کلی هر ساله جمعیت دنیا به نسبت ۲٪ بالا می‌رود؛ شاید این نسبت در وهله اول زیاد بنظر نیاید، ولی محقق آمریکایی «Isaac Azimov» حساب کرده است که با چنین رشدی، در مدتی حدود ۱۵۰۰ سال وزن آدمهای دنیا معادل وزن خود کره زمین خواهد شد!

بدیهی است این رشد استثنایی مسائل دشوار و پیچیده‌ای را برای جامعه جهانی پیش می‌آورد که حل آنها نیز جز در مقیاس جهانی ممکن نیست. منطقیاً نتیجه این «انفجار جمعیت»، گذشته از آثار اجتماعی و انسانی آن، فشار روزافزون مصرف کنندگان بر منابع طبیعی و بطور کلی به اقتصاد تولیدی مخصوصاً اقتصاد کشاورزی است، زیرا هر فردی از این اقرااد حقاً انتظار دارد که غذا و پوشاک و مسکن او همراه دیگر نیازمندیهای اساسی وی که زائیده تمدن و رفاه عصر حاضر است تأمین شود. این عامل به‌خصوص برای جهان سوم که اقتصاد کشاورزی آن از هم‌اکنون از نظر تطبیق خود با تکنیکها و شرایط جدید دچار اشکالات طاقت‌فرساست، فاجعه‌انگیز است.

مسئله جهانی مهم و حیاتی دیگر مسئله تغذیه است، که



مستقیماً با زندگی میلیاردها مردم روی زمین ارتباط دارد. طبق بررسیهای سازمان خواربار جهانی «FAO» نیاز متوسط یک فرد انسان در روز ۲۵۰۰ کالری و ۴۰ گرم پروتئین است (این رقم در قاره‌ها و آب و هوای مختلف اندکی بیشتر یا کمتر می‌شود). به‌موجب همین بررسیها، میزان کالری سرانه موجود در سطح جهانی در صورتی که به‌صورت عادلانه‌ای میان همه افراد بشر تقسیم شود، در همین حدود، و میزان پروتئین سرانه بیش از یک‌برابر و نیم آن (در حدود ۶۵ گرم) است. با این همه، لاقبل نیمی از مردم جهان دچار کمی تغذیه هستند و بیش از ۲۵۰ میلیون نفر اصولاً در گرسنگی به‌سر می‌برند. برآوردهای نگران‌کننده این سازمان حاکی است که در صورت ادامه این وضع از حالا تا سال ۲۰۰۰ پانصد میلیون نفر از مردم جهان محکوم به‌مرگ از گرسنگی خواهند بود. این برآوردها به‌خصوص در مورد کودکان جهان سوم وحشت‌انگیز است. زیرا نشان می‌دهد که اگر وضع به‌صورت کنونی ادامه یابد، در ربع قرن آینده از ۸۰۰ میلیون کودک، حدود دو سوم دچار بیماری یا ناتوانی ناشی از تغذیه غیر کافی یا بدی تغذیه و کمبود کالری و پروتئین خواهند شد. نسبت مرگ‌ومیر بچه‌های کوچک در کشورهای فقیر ۳ تا ۱۰ برابر کشورهای پیشرفته و در مورد کودکان بزرگتر بسیار بیشتر خواهد بود، و کودکان بالای پنج‌سال ۴۰٪ مرگ‌ومیر جهانی کودکان را خواهند داشت. مرگ‌ومیر بچه‌های یک تا چهار ساله در این جوامع، هم‌اکنون بین ۱۰ تا



۵۰ برابر رقم مشابه در آمریکا و اروپا است. همین آمار نشان می‌دهد که در حال حاضر بیش از ۱۰۰ میلیون کودک جهان سوم در سنین کمتر از پنج‌سال از بدی تغذیه رنج می‌برند و بیش از ۱۵ میلیون آنها از این بابت تلف می‌شوند. در این گروه سنی، مرگ‌ومیر یک‌چهارم رقم کلی جهانی است. بیش از ۳۰۰ میلیون کودک علایم رشد ناکافی و عقب‌افتادگی را نشان می‌دهند. بر اثر کمبود ویتامین A هر سال صدها هزار طفل کور می‌شوند، و بررسیهای دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نشان داده که این امر باعث ۵۰ تا ۶۰ درصد کوری اطفال در سنین قبل از تحصیل بوده است. در آفریقا، کم‌خونی ناشی از کمبود آهن ۳۰ تا ۶۰ درصد اطفال قبل از پانزده سال را شامل می‌شود. در آسیای جنوبی این رقم بیش از ۵۰ درصد است، و بر رویهم ۸۰۰ میلیون نفر یعنی یک‌پنجم مردم جهان از کمبود آهن در تغذیه رنج می‌برند. بطور کلی ۲۸٪ از مردم جهان روزانه بیش از ۲۷۰۰ کالری در اختیار دارند، ۱۲٪ بین ۲۷۰۰ و ۲۲۰۰ کالری مصرف می‌کنند، و مصرف بقیه یعنی ۶۰٪ مردم دنیا از ۲۲۰۰ کالری کمتر است. مقدار مصرف کالری در برخی از نواحی آسیا و آفریقا به‌زحمت از آنچه در اردوگاههای مرگ آلمان نازی به‌زندانیان داده می‌شد تجاوز می‌کند. گرسنگی عصر ما با همه عواقب و نتایج آن نه امکان از میان رفتن و نه حتی امکان کمتر شدن خواهد داشت. مگر آنکه برای

این کار بسیجی واقعی آنهم در سطح جهانی صورت گیرد. مسئله این نیست که کره ما چقدر انسان را می‌تواند غذا بدهد، بلکه مسئله این است که چگونه باید بهر حال ۷ میلیارد نفر مردم جهان در سال ۲۰۰۰ تغذیه شوند؟

از دیدگاه مسائل بهداشتی، که آن نیز مانند مسائل غذایی مستقیماً با زندگی مردم جهان بستگی دارد، مشکلات موجود دنیای ما کمتر از موارد اساسی دیگر نیست، زیرا در وضع کنونی قسمتی از مردم جهان از قسمت اعظم امکانات بهداشتی که تا به امروز دانش بشری در اختیار ما گذاشته است محرومند. به‌عنوان نمونه کافی است تذکر داده شود که طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، در حال حاضر نسبت مرگ‌ومیر برای هر یک هزار نفر در کشورهای اسکانديناوی و کانادا و ژاپن حدود ۷٪ در آمریکا و اروپای غربی ۱۰٪ ولی در بسیاری از کشورهای آفریقا و آسیا تا میزان ۳۰٪ است.

پیشرفتهای بهداشتی در جهان، متوسط عمر افراد را تقریباً در همه دنیا بالا برده و رقم متوسط جهانی آنرا تنها در بیست‌ساله اخیر از ۳۳ سال به ۴۳ سال رسانیده است. با این همه در این مورد نیز تفاوت بسیار فاحشی میان ملل پیشرفته و کشورهای در حال توسعه وجود دارد، به‌طوری‌که جد متوسط عمر که اکنون در کشورهای اسکانديناوی ۷۷ سال و در آمریکا و

اروپای غربی ۷۰ تا ۷۵ سال است. در آفریقا و قسمت مهمی از آسیا و آمریکای لاتین از ۴۰ سال تجاوز نمی‌کنند، و حتی در مورد چند کشور بین ۳۵ تا ۳۲ سال است.

صدها میلیون نفر از مردم این کشورها هنوز تقریباً به‌هیچ‌وجه دسترسی به خدمات پزشکی ندارند و در مواردی هم که این امکان وجود دارد حد آن بسیار ناچیز است. ارقام سازمان بهداشت جهانی حاکی است که در بسیاری از کشورهای آفریقایی برای هر ۵۰۰-۵۰۰ نفر ۱۰ پزشک و حتی کمتر وجود دارد.

در کتابی که چندی پیش به‌نام «میعاد در ۱۹۸۰» با همکاری سازمان ملل متحد انتشار یافت، به‌نقل از ارقام سازمان بهداشت جهانی گزارش شده است که در حال حاضر تعداد مبتلابان به‌بیماری تراخم در جهان حدود ۵۰۰ میلیون نفر است که تقریباً همه آنها تعلق به‌دنیای سوم دارند، و هر ساله عده زیادی از آنان از این بیماری کور می‌شوند. از ۲۰ میلیون مسلول، هشتاد درصد و از ۱۰ میلیون جذامی نود درصد در دنیای سوم بر می‌برند. سازمان بهداشت جهانی شماره کسانی را که دچار بیماریهای ناشی از آب نصقبه نشده و آلوده هستند ۵۰۰ میلیون نفر برآورد کرده است که طبعاً همه آنها به‌کشورهای توسعه نیافته تعلق دارند.

مسئله مسکن که یکی دیگر از حقوق اساسی بشری است، به‌نوبه خود از مهمترین مسائل جهان ماست. در یک بررسی

بانک جهانی در سال ۱۹۷۵، مشخص شده است که در شش شهری که به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفته اند یک تا دو ثلث از مردم امکان پرداخت پول ارزانترین مسکن ممکن را نداشته اند. این نسبت به ترتیب برای هنگ کنگ ۳۵٪، برای بوگونا ۴۷٪، برای مکزیکو ۵۵٪، برای مدرس و احمدآباد و نایروبی ۶۵٪ بوده است.

همین بررسی حاکی است که ۸۵٪ خانواده ها در مناطق پهناوری از آسیای جنوبی و جنوب شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و حتی اروپای جنوبی (در مقیاسی کمتر) استطاعت خرید یک واحد مسکونی را برای خود ندارند. طبق آماری که با تأیید دولت هند منتشر شده، در آن کشور نسبت خانواده هایی که جمعاً در یک اطاق بسر می برند در روستاها ۳۴ درصد و در شهرها ۴۴ درصد است. در چهار شهر از پرجمعیت ترین شهرهای این کشور این رقم ۶۷ درصد و در کلکته ۷۰ درصد است.

حساب شده است که با روند فعلی و ادامه وضع اقتصادی نابسامان کنونی جهان سوء بهزودی ۸۰ درصد مردم شهرنشین و بی بضاعت این کشورها که جمعاً بیش از نیمی از جمعیت شهرنشین دنیا را تشکیل می دهند ناگزیر خواهند بود در زاغه ها زندگی کنند، یعنی در پناهگاههایی که فاقد حداقل روشنی و حرارت و بهداشت و به طریق اولی حداقل ورزش و تفریح و سواد است.

* * *

وضع ناگوار و غم انگیز بیسوادی در جهان امروز ما، و محرومیت وحشتناکی که توده های عظیمی از مردم دنیا از این بابت با آن دست بگریبانند، یکی دیگر از نابسامانیهای اساسی جامعه بشری است. به قول یکی از استادان دانشگاه پاریس: «سرمایه آموزش سرمایه ای است که بدترین نحوه توزیع را در جهان کنونی دارد».

پانزده سال پیش، مدیر کل وقت یونسکو با امید که جریان موفقیت آمیز کنگره جهانی پیکار با بیسوادی در تهران در دل او و دیگر شرکت کنندگان این کنگره برانگیخته بود، اعلام داشت که: «اگر وسایل کار فراهم شود، بلای بیسوادی در طول عمر یک نسل از جهان ریشه کن خواهد شد».

متأسفانه آقای «رنه ماهو» در پایان عمر خود این امید را از دست داد، و مدیر کل فعلی یونسکو نیز در سالروز جهانی پیکار با بیسوادی در چندماه پیش، آینده را در این زمینه «تاریکتر از آنچه تصور می شود»، توصیف کرد.

ارقام یونسکو در این مورد خفنی گویا است. این ارقام به روشنی نشان می دهد که پس از ده سال، تعداد بیسوادان جهان به جای آنکه کاسته شود افزایش یافته است.

بر اساس برآوردهای یونسکو، انتظار می رود رقم بزرگسالان دنیا یعنی افراد پانزده سانه به بالا از ۲۲۸۷ میلیون نفر در سال ۱۹۷۲ به ۲۸۴۳ میلیون نفر در سال ۱۹۸۰ بالغ شود. با اینکه طبق پیش بینی ها، در این مدت نسبت بیسوادی بزرگسالان که در



سال ۱۹۷۰ معادل ۳۴٫۲ درصد بوده در سال ۱۹۸۰ به ۲۹ درصد کاهش خواهد یافت. مع هذا افزایش سریع جمعیت باعث خواهد شد که قدر مطلق شماره بزرگسالان بیسواد جهان در همین مدت از ۷۸۳ میلیون نفر به ۸۲۰ میلیون نفر بالا رود. طبق برآوردهایی که شده، از سال ۱۹۶۰ تا پایان قرن حاضر تعداد نوجوانان ۵ تا ۱۴ ساله در آفریقا و کشورهای عرب ۲ برابر، در آمریکای لاتین ۲٫۶ برابر و در آسیا و اقیانوسیه ۳ برابر خواهد شد، ولی نسبت رشد تعداد دانش‌آموزان جهان که در دهه ۶۰ چهار درصد بود در پنج‌ساله اول دهه ۷۰ از ۳ درصد پایین‌تر آمده است. به‌طور کلی ۳۸٪ کودکان و نوجوانان ۶ تا ۱۱ ساله در کشورهای جهان سوم هنوز به‌مدرسه نمی‌روند. در کشورهای متعددی امروزه بیش از ۸۰ درصد زنان و بیش از ۶۰ درصد مردان بیسوادند. زنان تقریباً دو نسلت ۸۰۰ میلیون بیسواد جهان را تشکیل می‌دهند.

در سی‌وششمین کنفرانس بین‌المللی آموزش که در شهریور ماه سال جاری در ژنو تشکیل شد، اعلام شد که نه تنها در حال حاضر از هر سه نفر بزرگسال جهان یک نفر از نعمت خواندن و نوشتن محروم است، بلکه در جوامع متعددی تعداد مهمی از بیسوادان را اختصاصاً در کشورهای جوان می‌توان یافت. به‌طوری‌که در صورت ادامه این وضع رقم کودکان ۶ تا ۱۱ ساله‌ای که بکلی از سواد و آموزش بی‌بهره می‌مانند در سال ۱۹۸۵ در کشورهای جهان سوم به‌حدود ۱۳۴ میلیون نفر (۹۰٪)



میلیون در آسیا، ۳۵ میلیون در آفریقا، ۹ میلیون در آمریکای لاتین) خواهد رسید. برای خود من، موضوع مبارزه جهانی با بیسوادی با یک خاطره تلخ و غم‌انگیز شخصی همراه است. یازده سال پیش، به‌منگام برگزاری کنگره جهانی بیکار با بیسوادی در تهران، در نطق افتتاحیه خود با استمداد از نیک‌اندیشی و واقع‌بینی همه کشورها و ملت‌ها آنهم برای هدفی در بالاترین سطح معنوی و اخلاقی جهانی، پیشنهاد کردم که هر کشوری معادل هزینه نظامی یک روز خود را برای پیشبرد این تلاش بشر دوستانه در اختیار سازمان یونسکو بگذارد. حساب ساده و منطقی من این بود که اگر چنین اقدامی از طرف همه کشورها صورت گیرد، در معادلات نظامی آنها تغییری حاصل نخواهد شد، ولی مسلماً در معادله جهل و دانش در جهان دگرگونی شگرفی حاصل خواهد شد.

در آن موقع این پیشنهاد مورد ستایش و تأیید کنگره قرار گرفت. ولی در عمل هیچ پاسخ مثبتی به‌دان داده نشد. یک محاسبه ساده کافی است تا نشان دهد که اگر چنین اقدامی صورت می‌گرفت، سرمایه کافی برای از میان بردن بیسوادی بکار می‌افتاد و نتایج چنین سرمایه‌گذاری تمام نسل‌های آینده را در بر می‌گرفت.

وضع بیسوادی در جهان طبعاً ارتباط مستقیم با شرایط اقتصادی و اجتماعی نامساعد کشورهای جهان سوم دارد. این

کشورها عموماً کوشش فراوانی در راه مبارزه با این آفت اجتماعی خود به کار می‌برند که گاه بسیار سنگینتر از آن حدی است که سطح درآمد کلی آنها اجازه می‌دهد و با این وصف، نیازمندیهای فراوان هم‌جا بر نتایج این کوششها غلبه دارد. طبق حسابهای یونسکو، افزایش هزینه‌های آموزشی جهان سوم تقریباً سه برابر سریعتر از رشد درآمد ملی آنها در دهه ۱۹۵۰ بوده و از ۱۹۶۰ به بعد نرخ رشد این هزینه‌ها بیش از دو برابر نرخ رشد درآمد ملی بالا رفته است. یکی از مشکلات اصولی جهان سوم در این راه کمبود کادر آموزنده است. در این مورد حساب شده است که برای حداقل پاسخگویی بدین نیاز، آفریقا به ۲۴۷۰۰۰ و آمریکای لاتین به ۴۴۵۰۰۰ و آسیا به ۷۰۵۰۰۰ آموزگار اضافی احتیاج دارند.

مسائل ناشی از محیط‌زیست، یکی دیگر از مهمترین مسائلی است که امروزه جهان بشری با آن مواجه است. خراب کردن و آلودن محیط‌زیست که در گذشته به علت محدودیت عوامل و شرایط آن اصولاً مسئله قابل طرحی نبود، امروزه با توسعه بی‌سابقه صنعت و مصرف روزافزون انرژی و بهره‌برداری افراطی از منابع طبیعی به صورت مسئله‌ای در آمده است که مستقیماً با سرنوشت محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، یعنی با سرنوشت بشریت ارتباط دارد، بنابراین هرگونه راه حل

آن نیز الزاماً باید جنبه جهانی داشته باشد.

شاید انهدام تعادل نباتی جهان یکی از مهمترین عوامل عدم تعادل محیط‌زیست باشد. کنفرانس سازمان ملل متحد درباره صحراها که در شهریورماه امسال در نایروبی تشکیل شد، و در آن گزارش کار دو ساله پانصد کارشناس و محقق بین‌المللی درباره جنبه‌های مختلف وضع جنگلها و مراتع و صحراهای جهان مورد بررسی قرار گرفت، تأکید کرد که در سراسر جهان بخصوص در طول منطقه معروف به «کمربند فقر» که در دنیای سوم قرار دارد، انهدام منظم و مستمر پوشش گیاهی به‌حد نگران‌کننده‌ای رسیده است. در مناطق استوایی و پیرامون آنها که همواره به فراوانی پوشش سبز شهرت داشتند جنگلها به سرعت تبدیل به صحرا می‌شوند، به طوری که از آغاز قرن حاضر در برخی نقاط ۳۰ درصد این پوشش نباتی و گاه بیشتر از آن، از میان رفته است. به گفته یکی از کارشناسان این کنفرانس: «سرطان تازهای به صورت صحرا یک سوم از تمام زمینهای جهان را بیمار کرده است. در نیمه اول قرن بیستم ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع از اراضی جنگلی و مراتع جنوب صحرای آفریقا توسط این سرطان بلعیده شده‌اند. وقتی که زمین بدین ترتیب قشر حامی خود را از دست بدهد، باد و باران نیز وظیفه خویش را در عقیم کردن آن انجام می‌دهند و آنگاه نوبت استقرار همیشگی بیابان می‌رسد». متأسفانه این واقعیت که نسبت افزایش جمعیت جهانی بیش از نسبت رشد درختان تازه است باعث کاهش منظم سطح

جنگلهای جهان می‌شود. تصاویری که ماهواره‌ها از جزیره جاوه در اندونزی گرفته‌اند به‌خوبی نشان می‌دهد که در این جزیره که در تمام تاریخ خود از پر جنگل‌ترین نواحی روی زمین بود، اکنون پوشش جنگلی فقط ۱۲ درصد از مساحت را شامل می‌شود.

از نظر آلودگی دریاها و رودخانه‌های جهان نیز وضع بهتر از این نیست. کنفرانس بین‌المللی دریای مدیترانه که اخیراً در شهر نیس فرانسه تشکیل شد، وضع این دریا را که ۱۶ کشور اروپایی و آسیایی و آفریقایی پیرامون آن قرار دارند از نظر آلودگی «کاملاً بحرانی» توصیف کرد. پرنس رینیر موناکو، چندی پیش در یک سخنرانی رادیو تلویزیونی اظهار داشت:

«۹۰٪ آبهای آلوده به‌انواع فضولات صنعتی و مواد مضر شیمیایی از کشورهای ساحلی مدیترانه بدون هیچ تصفیه قبلی به‌این دریا می‌ریزند. اگر مدیترانه تاکنون توانسته است این آلودگیها را هضم کند، اکنون دیگر از این حیث به‌نقطه اشباع رسیده است. و اگر بگذاریم وضع به‌همین صورت ادامه یابد آنوقت خیال می‌کنم مدیترانه ما محکوم به‌مرگ باشد».

در آمریکا رودخانه دیترویت که دریاچه «اریه» را مشروب می‌کند، هرروز بیش از ۲۵ میلیون متر مکعب مواد آلوده بدین دریاچه می‌ریزد. همین وضع را دریاچه بایکال در شوروی دارد. اخیراً اعلام شد که ۷۵ نوع ماهی که در آبهای رود ولگا زندگی می‌کنند، بر اثر آلودگی آب این رودخانه که ناشی از فضولات

مراکز متعدد صنعت و شیمیایی واقع در دو سوی این رود است در خطر انقراض کامل هستند. فاجعه بزرگتر این است که رودهای ولگا و اورال، در رود بسیار بزرگ شوروی که مجموعاً ۵۶۲۵ کیلومتر طول دارند، به‌دریای بسته خزر می‌ریزند که به‌نوبه خود به‌خاطر فراوانی مواد آلوده در آستانه مرگ قرار گرفته است. کارشناسان، دریاهای مدیترانه و خزر و بالتیک را مناطقی اعلام داشته‌اند که اگر سریعاً اقدامی برای نجات آنها صورت نگیرد بر اثر آلودگی محکوم به‌از دست‌دادن آثار حیات خواهند بود.

بحران تمدن

ضرورت تغییر نظام اقتصادی موجود جهان واقعیتی است که از دیدگاه «ثوری» توسط همه سازمانهای صلاحیتدار بین‌المللی و بسیاری از مقامات جهان صنعتی مورد تأیید قرار گرفته است. تعداد کتابها، بررسیها، پژوهشها، مقاله‌ها و متون کنفرانسها که در این باره چه از طرف سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بدان، چه از جانب مراکز پژوهشی ملی و بین‌المللی و کارشناسان امور اجتماعی و اقتصادی و استادان دانشگاهها، و چه توسط وسایل ارتباط جمعی جهان غرب در سالهای اخیر به‌چاپ رسیده است آنقدر زیاد است که مجموعه آنها یکی از مهمترین رشیوهای عصر حاضر را تشکیل می‌دهد.

اگر به‌نتیجه‌گیریهای اکثریت قریب به‌اتفاق این بررسیها توجه

کنیم. باید به حل سریع مسئله‌ای که در باره پاسخ آن بدین اندازه اتفاق نظر وجود دارد، اطمینان داشته باشیم. با این همه می‌بینیم که این توافق زبانی تاکنون در میدان عمل جز نتیجه‌ای بسیار محدود نداشته است، و با روند فعلی کارها امید زیادی به خارج شدن وضع از این بن‌بست در آینده نیز نمی‌توان داشت.

علت اساسی این اشکال را باید در وضع اجتماعی و اقتصادی ناسالمی جست که امروزه بسیاری از جوامع پیشرفته اسیر آنند. و اگر این جوامع نمی‌توانند در تعدیل این نابسامانی با فاطمیت لازم اقدام کنند، به خاطر این است که روحیه حاکم بر آنها غالباً فقط روحیه حفظ تنوع و رفاه افراطی موجود، و عدم آمادگی افراد برای گذشت از منافع خصوصی شخصی در برابر مصالح اجتماعی است.

نویسنده سرشناس فرانسوی «ریموند آرون» این وضع را در کتاب خودش به نام «شکوائیه‌ای بر اروپای مسنحط» که اخیراً انتشار یافته است چنین توصیف می‌کند:

«روش بسیاری از مردم ما در برابر اجتماع خود این است که از آن همه چیز را بخواهند ولی بدان هیچ چیز ندهند، یا لااقل هیچ چیزی را ندهند که بتواند آنان را از لذت‌های ناچیز محروم کند و مستلزم فداکاری و گذشتی باشد... سازمان‌های دسته جمعی یا صنفی که دائماً توقعاتشان در میدان‌های بزرگ با نظاهرات پر سروصدا طنین افکن است، توجه به هیچ چیز را جز تحصیل منافع انی و کوتاه مدت کسانی که بدانها رأی داده‌اند ضروری

نمی‌دانند. بدین ترتیب تمدن لذت‌طلبی با فاصله گرفتن روزافزون از آینده نگری، و با بی‌علاقگی به هر چیزی بجز «نفع امروز» حکم محکومیت خود را به زوال امضاء کرده است.

اشکال اینجاست که غالباً به علت تفوق اقتصادی و تکنولوژیک جهان صنعتی، زیان‌های ناشی از این اقتصادهای ناسالم به حساب جوامع دیگر جهان پرداخت می‌شود. در تحلیل جالبی از این وضع، صاحب‌نظر معاصر دیگر فرانسوی، «روزه گارودی» که قبلاً نیز از او نقل قول کرده، می‌نویسد:

«جوامع صنعتی، حاضر به صرف نظر کردن از منافع نیستند که بدانان اجازه می‌دهد مانند دوران استعماری جوامع دیگر را از یک طرف به عنوان انبار ذخیره کارگر ارزان قیمت برای شرکت‌های چند ملیتی و در عین حال به عنوان تهیه کننده مواد اولیه ارزان، و از طرف دیگر به عنوان مشتریان عالی برای خرید نوری از اقتصاد ناسالم آنها - که بسیار گریبان‌نور از تکنولوژی آنان صادر می‌شود - مورد بهره‌برداری قرار دهند».

این روال اجتماعی نامطلوب، در عین حال زمینه را برای افزایش قدرت عوامل دیگری که باز هم بیشتر باعث عدم سلامت وضع اقتصادی جوامع غنی صنعتی و در نتیجه عدم سلامت اقتصاد جهانی می‌شوند فراهم می‌سازد. یکی از این عوامل نفوذ کارتل‌های اقتصادی نیرومندی است که غالباً حکم دولتی را در دولت دارند و برای توسعه منافع خود حد و مرزی نمی‌شناسند. در این باره تاکنون بررسی‌های فراوان شده و کتابها و گزارش‌های



بسیاری انتشار یافته و سخنرانیهای متعددی ایراد شده است که یکی از تازهترین آنها سخنان اخیر پرزیدنت کارتر در مورد کوششهای کارتل نفتی برای جلوگیری از تصویب برنامه صرفهجویی انرژی دولت آمریکا است.

یک مظهر دیگر این سلطه منافع شرکتهای اقتصادی بر سیاست جهان غرب، وجود شرکتهای معروف چند ملیتی است که فعالیت آنها اساساً حاکمیت ملی دولتها را بهطور روزافزونی تهدید می کند. طبق پیشبینیهای مختلف، این شرکتهای در چند سال آینده در حدود ۳۰٪ تولید تمام جهان (غیر از بلوک شرق) را به خود اختصاص خواهند داد، و شبکه اطلاعاتی خاص خود را خواهند داشت که از کنترل دولتها خارج خواهد بود.

جالب این است که در این میان، مدافعان واقعی سلامت اقتصاد جوامع صنعتی را در اردوگاه دوستان بیغرض آنان می توان یافت و نه در اردوی خودشان. هشدار بزرگ درباره لزوم خودداری از هدر دادن ماده اصیل و نجیب و پایان یافتنی نفت برای مصارف زندگی روزمره، و اختصاص آن به مصارفی با ارزش تر و کوشش در پیدا کردن جانشینی برای این ماده حیاتی، نخستین بار توسط خود من داده شد، و می بینیم که اکنون زمامداران مسئول جهان غرب آنچه را که من چهار سال پیش از این در این باره گفتم، کلمه به کلمه تکرار می کنند. هشدارها و تذکرات مکرر من و دیگران درباره لزوم تعدیل ناسامانی اقتصادی جهان صنعتی نیز، که به خاطر دفاع از مصالح واقعی



این جوامع و دفاع از سلامت اقتصاد جهانی صورت گرفته و می گیرد باز از جانب دوستان واقعی آنان می آید.

من این هشدارها را غالباً در زمینه های اجتماعی و فرهنگی هم به جوامع پیشرفته غرب داده ام، درست به همین جهت که به سلامت و قدرت آنها علاقمند هستم، نه آنکه خواهان سقوطشان باشم، زیرا منطق ما همواره این است که باید دست در دست یکدیگر برای نجات جهان خودمان بکوشیم، نه آنکه بر جداییها و ستیزه جوییها بیفزاییم. ما پیوسته اعلام کرده ایم که مطلقاً خواهان سقوط جهان صنعتی نیستیم، زیرا خود ما روز به روز بیشتر به این جهان تعلق می یابیم، و یا سقوط آن ما نیز از میان خواهیم رفت. مع هذا با تأسف شاهد آن هستیم که بارها این تذکر ما - شاید به خاطر مسئولیتهایی که قبول آن ایجاب می کند - نادیده گرفته شده است.

راه آینده

پس از توضیحاتی که در باره وضع جهان امروز و فردا و عوامل مثبت و منفی حاکم بر آن دادم، اینک موقع آن است که از این توضیحات نتیجه گیری کنم.

همه این تحلیلها و تجزیهها در این واقعیت خلاصه می شود که جامعه جهانی امروز ما، وارث بسیاری از شرایط تبعیض آمیز و غیر عادلانه مادی و اجتماعی گذشته است که ادامه آنها نه با

برافت و اصالت بشری سازگار است و نه با نیازهای حیاتی و زمایی جامعه کنونی جهان تطبیق دارد. استقرار چنین وضعی، نیای ما را دستخوش نابسامانیها و آشفتگیهای ژرفی کرده که باعث شده است تا جامعه جهانی، درست در شرایطی که پیشرفت دانش و تکنولوژی می‌تواند این جامعه را از بالاترین حد رفاه و رفاهی تمام تاریخ بشری برخوردار سازد، خود را با خطر دو دستگی همه جانبه‌ای که امکان بالقوه نابودی جامعه انسانی و همه دستاوردهای آن را در پی دارد مواجه ببیند، و حتی در غیر این فرض نیز، سنگینی محرومیتها و رنجها زندگی را برای قسمت اعظم از مردم این جامعه به‌صورتی غیرقابل قبول و غیرقابل تحمل درآورد.

برای حل این مشکل اساسی جامعه بشری، ضروری است که نظام موجود اقتصاد جهانی که اجزاء مختلف آن حاصل سوابق گوناگون و غالباً ناهماهنگ گذشته و پیمدالتیها و تبعیضات فراوان است، با توجه به‌الزامات و نیازهای جهان نوین تعدیل گردد و به‌صورتی صحیح‌تر در راه تأمین شرایط اجتماعی و اقتصادی عادلانه‌تر و منصفانه‌تری برای همه جوامع به‌کار گرفته شود. از چنین دیدگاهی، ضروری است که آن موازینی که به‌عنوان حقوق مسلم و انکارناپذیر در داخله کشورها و جوامع مورد قبول و رعایت است، در صحنه جهانی نیز به‌همان اندازه مورد قبول و رعایت قرار گیرد، نه آنکه طبق یک مثل معروف اروپایی: «آنچه در آن‌سوی پیرنه حقیقت است، در این‌سوی آن خلاف باشد».

چنانکه در آغاز این فصل اشاره کردم، وضع جامعه جهانی از نظر منطقی تصویری از آن وضعی است که در داخل یک جامعه وجود دارد، و موقعیت ملت‌های غنی و فقیر نیز در سطح جهانی مشابه موقعیت طبقات مختلف در داخله یک کشور است. اگر آدمی در همه‌جای دنیا آدمی است، و اگر طبق تمام موازین اخلاقی و منطقی، و طبق منشور سازمان جهانی ملل، حقوق انسانی برای همه افراد از هر نژاد و هر جنس و هر ملت یکسان است، در این صورت نحوه مقررات و اصول بنیادی حاکم بر سرنوشت آنها نیز باید یکسان باشد، ولو آنکه سایر مقررات و ضوابط به‌افتضای روحیات و شرایط خاص ملی با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

بارها خود را با این پرسش بی‌پاسخ روبرو می‌یابم که آینده دنیای ما چه خواهد بود؟ آیا کوتاه‌نظری و خودخواهی ما سرانجام این تمدن درخشان غنی و زیبا را که نسل‌های پیشمار بشری با کوشش و تلاش پیگیر، با شهامت و پایداری، با ایمان و فداکاری، با آرمانها و اندیشه‌های بزرگ، با دانش و خلاقیت، با امید و اعتماد، قدم به‌قدم ساخته و پرداخته‌اند، به‌دست ویرانی خواهد سپرد؟ آیا جهان انسانی همچنان راه خود را به‌سوی کمال ادامه خواهد داد یا با همه دستاوردها و آفریده‌های خویش بدست خویش نابود خواهد شد؟ آیا بالاخره عقل و منطق به‌نمایندگی

نووغ و اصالت انسانی رهبر سرنوشت ما خواهد بود، یا بالعکس نیروهای مهار نشده غرایز و امیانی که امروزه با قدرت موحش سلاحهای ویرانگر نیز مجهز شده‌اند، جامعه انسانی را با بریا کردن یک جهنم اتمی و یا با خراب کردن بنیادهای استوار دیرینه آن بالمره نابود خواهند کرد، یا لاقلاً به دوران توحش بازخواهند گرداند؟ آیا از دیدگاه فلسفی و فکری ایران کهن - که شاید عالترین جلوه‌گاه این معمای بزرگ سرنوشت است - در مرحله نهایی پیروزی با فروغ ایزدی یا با تاریکی اهریمنی خواهد بود؟ بگذارید مانند همه نیک‌اندیشان و همه واقع‌بینان جهان، همه آنهایی که به بقای جامعه بشری و تمدنی که این جامعه آفریده است پایبندند، آرزو کنیم که دنیای آینده دنیای همزیستی و همکاری زندگی بخش همه ملتها و همه مردمان باشد. دنیایی باشد که در آن همه با هم کار کنند و نیروهای مشترک را در راه تحقق هدفهای مشترک به کار برند. دنیایی که در آن خسرده حسابها، خودخواهی‌ها، پیش‌داوریها، غرایز مهار نشده و کوتاه‌بینی‌های خطرناک جای خود را به تفاهم و جهان‌بینی و آینده‌نگری داده باشند. دنیایی که در آن روح عدالت‌طلبی و احترام به شرافست انسانی مورد قبول و احترام همه‌زادگان بشر باشد. دنیایی که منابع خداداد آن با توجه به منافع و حقوق مشروع همه جامعه بشری بهره‌برداری شوند و به‌صورتی عادلانه‌تر توزیع گردند، تا حاصل آن از میان رفتن فقر و جهل و بیماری و گرسنگی و تبعیضات گوناگون باشد، و صلح و ثبات چنین جهانی ضامن اعتلای بشر

به سوی آینده‌ای باشد که گذشته‌ای پر تلاش و پراز فداکاری و شهامت، او را شایسته آن ساخته است. برای دنیای پیشرفته ما، توجه اساسی بدین گفته معروف «کانت» ضروری است که «انسان وسیله نیست، بلکه هدف است». باید همه ما این احساس را داشته باشیم که جامعه بشری برای آن ساخته شده است که در آن آدمی در خدمت اقتصاد باشد، بلکه این اقتصاد است که باید در خدمت انسان به‌کار گرفته شود. چندی پیش طی مصاحبه‌ای گفتم، و در اینجا تکرار آن را مناسب می‌دانم که دنیا در حال ادغام است و منافع تمام کشورها روز به روز بیشتر به یکدیگر وابسته می‌شود. این واقعیت را کسی نمی‌تواند نپذیرد، بنابراین دلیلی ندارد که در برابر آن ایستادگی کنیم. هدف غایی تمدن انسان ایجاد یک همکاری مثبت جهانی است که در پرتو آن بتوان نابرابریهای کنونی ملتها را از میان برد و تناقضاتی را که مایه اصلی کشمکش‌ها و دشمنی‌های آنهاست مرتفع ساخت. آنچه باید قبل از هر چیز بپذیریم بیهودگی و حتی حماقت جنگ و ستیز میان خودمان است، زیرا این راه هیچ‌کس را به جایی نخواهد رسانید. وقتی که انسان سوچی جنگ با هموعان خود را دریابد، به ناچار خواهد فهمید که جز همکاری مسالمت‌آمیز میان تمام ملتها راهی برای زیستن وجود ندارد. آرزو کنیم که در سال دوهزار، دنیای ما دنیای مشارکت و نه دنیایی درگیر اصطکاک باشد. اگر به تنش‌زدایی و همزیستی معتقد باشیم، باید بپذیریم که جز یک جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد.

فوری‌ترین و مهمترین وظیفه چنین دنیایی شتاب بخشیدن به عمران و سازندگی در سطح جهانی است. چنین روشی سیاست تازه‌ای را بر پایه صلح و همکاری حاکم بر صحنه سرنوشت گیتی می‌کند که درست نقطه مقابل سیاست قدیمی جنگ سرد ویرانگری است. جهان سال ۲۰۰۰ باید یک دنیای واحد باشد که زادگان بشر در آن، در چهارچوب یک مشارکت بین‌المللی، با اطمینان و تفاهم در کنار هم زندگی کنند.

میل دارم این آرزوی قلبی خودم را با آرزوی تحقق پیش‌بینی امیدبخش بشردوستانه بزرگ به‌نام ویکتورهوگو تکمیل کنم که صدوسی سال پیش گفت:

«روزی خواهد رسید که همه مردم جهان ما مردمی برخوردار از فروغ تمدن خواهند بود. در آن روز این رؤیای دلپذیر و جاودانه اندیشه بشری سرانجام تحقق خواهد یافت که همه آدمیان به‌صورت مردمی آزاد و آگاه، کشوری به‌نام دنیا و ملتی به‌نام بشریت داشته باشند».

ایکاد در عصر اقتدار

در دنیایی که دورنمایی از آن را با جنبه‌های مثبت و منفی بنیادی آن توصیف کردم، کشور ما بزرگترین آزمایش تاریخ خویش را در راه دستیابی به «تمدن بزرگ» آغاز کرده است. توضیحات صفحات گذشته از آن جهت ضرورت داشت که چنانکه قبلاً گفتم می‌باید ملت ایران به‌درستی با وضع جهان خود و با شرایط و عوامل گوناگونی که بر آن حکمفرماست آشنا باشد، تا بتواند به‌مقتضای سیاست کلی انقلاب ایران که گام برداشتن در پیشاپیش حوادث است، در جریان تلاش سازنده خویش با آگاهی کامل آماده رویارویی با مشکلات و مسائل گوناگونی باشد که خواهد ناخواه در این راه در پیش خواهد داشت.

بر اساس چنین آگاهی، انقلاب ایران نه تنها انقلابی پیروز است، بلکه اصولاً محکوم به پیروزی است، زیرا این انقلابی سرنوشت ساز است که در عین آینده‌نگری پیوندی ناگسستی با گذشته دارد، و همراه با بهره‌گیری از دستاوردهای دانش و فن بشری، از ارزشهای اصیل و جاودانی میراث کهن خویش مایه می‌گیرد. ما فردای شکوهمند ایران را بر اساس انقلاب امروز آن پی‌ریزی کرده‌ایم، و ایمان داریم که از این راه ملت ایران نه تنها آینده خود را تضمین می‌کند، بلکه ایفای سهم خویش را در بهبود

وضع جهانی نیز - تا آنجا که مربوط به این کشور و ملت است - آگاهانه می‌پذیرد. احساس ما این است که اصول فکری و عملی این انقلاب نه تنها پاسخگوی نیازهای اساسی جامعه ایرانی است، بلکه می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای مشابه در دیگر جوامع جهان نیز باشد. با این همه هیچ اصراری به ارائه سرنوشت به‌دیگران نداریم، زیرا عقیده داریم که هر ملتی در انتخاب راه خویش و یافتن پاسخ‌های لازم به‌مسائل خاص خود بر اساس اصول و شیوه‌هایی که آنها را برای خویش مناسبتر تشخیص می‌دهد، صلاحیت و اختیار کامل دارد.

انقلاب ایران یک ضرورت تاریخی بود برای اینکه جامعه ایرانی را از صوری قرون وسطایی به‌صورت یک جامعه پیشرو و کوشای جهان امروز درآورد، همچنانکه کودتای سوم اسفند ۲۴۷۹ ضرورتی تاریخی بود برای اینکه اصولاً کشور مستقلی به‌نام ایران در روی نقشه دنیا باقی بماند. بدون چنین کودتایی اساساً از وجود جامعه‌ای حاکم بر سرنوشت خود در این سرزمین انزوی نمی‌ماند، ولی بدون انقلاب اجتماعی ایران نیز این جامعه امکانی برای جبران عقب‌ماندگی همه‌جانبه خویش از جهان مدرنی نمی‌یافت. بنیانگذاری کشوری نو به‌نام ایران عصر جدید، و پی‌ریزی جامعه‌ای نو به‌نام جامعه پیشرو و انقلابی ایران، دو شرط الزامی برای انتقال تاریخی ملت ما از مرحله انحطاط به‌سرمنزل پرشکوه «تمدن بزرگ» بود.

طبق برنامه‌ها و پیش‌بینی‌های ما جامعه ایرانی در آخرین دهه قرن بیستم یا سال ۲۵۵۰ با به‌دوران این تمدن خواهد گذاشت، و با این حساب راه‌پیمایی تاریخی ملت ایران از تاریکی به روشنایی و از انحطاط به عظمت تنها مستلزم گذشت دوثلث یک قرن یعنی کمتر از حد متوسط طبیعی عمر یک نسل بوده است. برای یک ایرانی که در روزهای پیش از اسفند ۲۴۷۹ در یکی از بدبخت‌ترین و ضعیف‌ترین کشورهای جهان دیده به‌همی گشوده امکان آن وجود دارد که در همین سرزمین به‌عنوان یکی از سعادت‌مندترین و پیشرفته‌ترین ممالک دنیا چشم از جهان فرو بندد. برای درک بهتر شرایط و عواملی که انقلاب شاه و ملت را در جامعه ایران به‌وجود آورد، سروری کلی در چگونگی تحول ایران نوین ضروری است. سیر انحطاط تدریجی ولی منظم و بی‌وقفه‌ای که در همه شئون مادی و معنوی حیات منی ما از آغاز قرن نوزدهم مسیحی شروع شد، تا بعد از جنگ جهانی اول ادامه یافت. در تمام این دوران صدوبیست ساله، ملت ایران مانند یک بیمار مالاریایی نیروی حیاتی خود را ذره‌ذره از دست داد و هر روز از روز بیش نزارتر و بی‌رمق‌تر شد، به‌طوری‌که در پایان نخستین جنگ جهانی دیگر بجز پوست و استخوانی از این بیمار نمانده بود. قاجار بزرگتر این بود که این تاریکترین دوران انحطاط تاریخ ایران با پربارترین دوران جهش علمی و اقتصادی جهان غرب و آغاز عصر جدید صنعتی آن مقارن بود، و به‌این ترتیب هر روز که سپری می‌شد به‌صورتی نومیدکننده فاصله

کشور ما را با ممالک پیشرو غرب بیشتر می‌کرد. دورنمای وضع ایران در آخرین سالهای آن دوران، تصویر واقعی کابوس وحشتناکی است که شاید حتی نقاشان هنر مدرن نیز که متخصص نجوم آشفنگیها هستند آنچنان که باید قادر به ارائه آن نباشند. در آن هنگام تقریباً هیچیک از عناصر سازنده جامعه ایرانی، چه در صورت مادی و چه در چهره اجتماعی آن، نبود که نشان شوم این انحطاط بر آن هویدا نباشد. از نظر سیاسی، مدت‌ها بود که دیگر ایران جز بصورتی تشریفاتی کشوری مستقل به‌حساب نمی‌آمد، نفوذ دایمی و روزافزون سیاستهای خارجی و مسابقه آنها در تحصیل منافع بیشتر به‌سود خود و به‌زیان ملت ایران، در سال ۱۹۰۷ به‌قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و در سال ۱۹۱۹ به‌قرارداد تحت‌الحمایگی ایران توسط انگلستان منجر شده بود. دولت‌های مرکزی چنان ضعیف و متزلزل بودند که حتی در داخل پایتخت کشور نیز قدرت اعمال اختیارات قانونی خویش را نداشتند. در فاصله پانزده ساله آغاز مشروطیت تا سوم اسفند ۲۴۷۹، ۵۱ کابینه به‌روی کار آمد که در ۲۳ مورد عمر آنها کمتر از صد روز بود، و در چند مورد عمر برخی از آنها حتی به یک هفته هم نرسید.

ارتش و ژاندارمری و پلیس تقریباً وجود خارجی نداشت، و بالطبع از امنیت داخلی و خارجی نیز خبری نبود. نیروی نظامی ایران از مشتی سرباز تعلیم نیافته تشکیل می‌شد که در بسیار

موارد معاش خود و خانواده خویش را از تخم مرغ فروشی یا هیزم شکنی و امثال آن تأمین می کردند و بابت حقوق خود آنها فقط در مواقعی که چنین امکانی برای دولت وجود داشت آجر و خشت دریافت می داشتند. در ارتش ایران بیش از چند توپ کهنه و چند صد تفنگ مندرس وجود نداشت، و روحیه افراد آن نیز در حد اعلای ضعف بود. نیروی قزاق در فرمان افسران روس بود و «پلیس جنوب» که به دست انگلیس ها تأسیس شده بود فقط از رؤسای انگلیسی خود دستور می گرفت. وقتی که در جنگ جهانی اول با وجود اعلام بیطرفی ایران این کشور میدان ناخوت و تاز روسیه و انگلستان و عثمانی قرار گرفت، تنها نیروی مسلحی که در مملکت وجود نداشت نیروی نظامی خود ایران بود. از نظر امنیت داخلی اختیار راههای کشور در دست راهزنان یا عشایر یاغی و اختیار شهرها در دست اوباش یا به اصطلاح چاقوکشان محله ها بود. برای رفتن از تهران به مشهد تنها طریق مطمئن، مسافرت از راه روسیه بود، بدین ترتیب که مسافران می بایست از پابلسر که در آن هنگام به صورت مبدا این سفر «مشهد سر» نام داشت، دریای خزر را با کشتی های مسافری روسی طی کنند و از راه ترکستان روس به مشهد بروند. برای رفتن به خوزستان نیز می بایست از راه عثمانی به بین النهرین و از آنجا به این منطقه رفت. در سایر راههای کشور وضع به هیچ وجه از این بهتر نبود، و قتل و غارت مسافران از امور جاری و روزمره مملکت محسوب می شد. در داخل شهرها، روال کار طوری بود که حتی در پایتخت

کشور مردم پس از غروب آفتاب جرئت بیرون آمدن از خانه خود را نداشتند، زیرا نه تنها اشرار و اوباش بلکه حتی خود گزرها و داروغه ها نیز خطری برای آنها بودند.

عدم امنیت منحصر به جنبه مادی آن نبود، بلکه از امنیت قضایی و طبعاً از امنیت اجتماعی نیز نشانی دیده نمی شد. قانون «کاپیتولاسیون» اتباع خارجی را تحت حمایت خویش داشت، و سرتوشت مردم خود ایران نیز نه در محاکم صلاحیتدار - که وجود خارجی نداشت - بلکه به میل و اراده خانهای عشایری یا اربابان و ملاکان و اشراف و «حکام شرع» (که غالباً قانون شرع برای آنان فقط مفهوم دفاع از منافع خصوصی یا دسته جمعی خودشان را داشت) تعیین می شد. تنها قانونی که با قاطعیت اجرا می شد قانون تعدی و اجحاف زورمندان نسبت به ضعیفان بود. امنیت اجتماعی حتی به صورت عنوان ساده آن اصولاً برای مردم ایران ناشناخته بود. در رژیم فتووالی، خانخانی، حدا اعلای اختلاف طبقاتی، فقدان قدرت قضایی، و بی اطلاعی عمومی از حقوق حقه خود، طبعاً انتظار عدالت اجتماعی را حتی در ابتدایی ترین و محدودترین صورت آن نمی شد داشت.

از نظر اقتصادی، ایران یکی از ضعیفترین کشورهای جهان بود. منابع اساسی ثروت مملکت به موجب امتیازهایی که پادشاهان قاجار به بیگانگان داده بودند از دسترس ملی خارج شده بود: امتیاز نفت در دست انگلیس ها و امتیاز شیلات و امتیازات تجارتمتعدد دیگر در دست روس ها بود، و حق نشر اسکناس را بانک

انگلیس و تاحدی نیز بانک روس در دست داشتند. وضع مالی مملکت بر اثر فقر عمومی و رکود اقتصادی و عدم امکان وصول مالیاتها چنان بود که گاه دولت برای تأمین هزینه شام یا ناهار یک میهمان خارجی ناچار بود پول لازم را از کسبه محل قرض کند. کشاورزی و صنعت ایران وضعی کاملاً قرون وسطایی داشت، و بازرگانی آن نیز از همین حد خارج نبود. بهداشت مملکت حتی از وضع قرون وسطایی نیز عقبتر بود. فقدان ابتداییترین شرایط بهداشت عمومی، رواج خانمانسوز مالاریا و حصه و تراخم و بیماریهای «بومی» متعدد دیگر، که هر چند یکبار موجهای وحشتناک ویا ر طاعون مزید بر آن می شد، و قحطیهایی که از ترکیب خشکسالیها با بدی وضع کشاورزی و عدم وجود راههای ارتباطی پیش می آمد، چنان دست مرگومیر را باز گذاشته بود که حد متوسط عمر افراد به سی سال نیز نمی رسید. تلفات کودکان یکی از بالاترین سطوح را در تمام جهان داشت، و بدی تغذیه توأم با بدی سایر شرایط بهداشتی زندگی، نژاد ایرانی را که روزگاری نمونه ای از نیرومندی و توانایی بود به سرعت به صورت نژادی فرسوده، ناتوان، بی رمق و بیمار درمی آورد.

به مقتضای آنکه فقر و بیماری هرگز از جهل جدا نیستند، وضع آموزش و فرهنگ کشور نیز در سطحی بود که شاید از نظر پایین بودن معادلی در تاریخ ایران نداشت. نسبت پاسوآدان احتمالاً به ۱٪ کل جمعیت نمی رسید. مدارس فقط مکتبخانههایی بود که با روش تدریس قرون وسطایی اداره می شد. تنها یک

دبیرستان به نام دارالفنون در پایتخت وجود داشت و از سراگز آموزش عالی طبعاً اثری نبود، زنان و دختران جز به صورت خیلی استثنایی و خصوصی راهی به دانش نداشتند، زیرا در آن زمان اصولاً زن جزئی واقعی از جامعه ایران محسوب نمی شد، و نه تنها از حق آموزش بلکه از بسیاری حقوق اجتماعی دیگر که ملازم با شرافت انسانی او بود محروم بود.

مظاهر رایج تمدن مادی غرب، که در آن هنگام نه فقط در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا بلکه در عثمانی و هند و دیگر همسایگان ایران نیز تا حد زیادی تعمیم یافته بود در ایران تقریباً ناشناس بود. راه آهن، راه شوسه، اتومبیل، برق، تلفن، با وجود نداشتن و یا کاملاً در حکم یک تجمل بود.

همه این کمبودهای مادی و معنوی با فراوانی کامل فساد، ارتشاء، دروغ، نفاق، تفرقه، تریاک و انواع خرافات همراه بود. اینها عناصر یک استراتژی کلی با هدف تثبیت عقب ماندگی ملت ایران بودند که در اجرای آن، سیاستهای استعماری خارجی و منافع مشترک مقامات حاکمه کشور و خانها و بسیاری از فروتمندان بزرگ به طور عمد، و جهل و ناتوانی و بیخبری مردم به صورتی غیرارادی، دست بهم داده بودند. نیروهای ارتجاعی که مثل همیشه و همه جا با هر تحول مثبتی در وضع اجتماع مخالفت دارند امکان عمل نامحدود داشتند. نوکری بیگانه و سرسپردگی به قدرتهای «صاحب» و جاسوسی برای خارجی، تدریجاً به صورت مزینی درآمد بود که هر کسی نمی توانست به آسانی افتخار آنرا

داشته باشد.

مجموع این عوامل بدبختی و ضعف و پریشانی، تکرار پیاپی تحقیرها و شکستهای ملی، رواج روزافزون بیدادگری و تبعیض و دروغ، فساد و پستی دستگاه حاکمه، قدرت بسی چون و چرای بیگانگان و سرسپردگان آنان، سرانجام آن نتیجه‌ای را بسیار آورده بود که از دیدگاه استعماری کمال مطلوب برای تضمین اسارت یک کشور است، و «احساس حقارت» نام دارد. با تعمیه چنین احساسی، هر ملتی به آسانی غرور ملی و عزت نفس و شرافت انسانی خود را از دست می‌دهد، و در نتیجه هر ظلمی را که بدر وارد شود به صورت خواست سرنوشت، بدون ابراز واکنشی می‌پذیرد. وقتی که یک اجتماع بدین مرحله روانی پا گذارد، زوال آن قطعی و اجتناب‌ناپذیر است، درست مانند قطعی بودن مرگ بیماری که اصولاً اراده زنده ماندن را از دست داده باشد.

* * *

این تصویر کلی، دورنمای وضع ایران در شب سوم اسفند ۲۴۷۹ بود که مقدر بود همراه با سپیده‌دم آن، ایران نو زندگی خویش را آغاز کند.

می‌توان در عماله اندیشه در نظر مجسمه کرد که در آن باامداد سرنوشت، تاریخ ایران از ورای سالها و قرنهای گذشته خود شاهد چه فاجعه‌ای، آنها با چه ابعادی و در چه مقیاسی بود، که شاید حتی برای خود این تاریخ که قده به‌قده با آن همراه بود

باورکردنی نبود.

کشوری که در آن باامداد به صورت گوشه‌ای خاموش و تاریک از جهان پر جوش و خروش قرن بیستم در برابر دیدگان تاریخ بود، همان سرزمینی بود که روزگاری فروغ اندیشه آفریننده مردم آن تاریکیها را به پیکار می‌طلبید، و آن ویرانه‌ای که جولانگاه ناتوانی و فساد بود، همان مرز و بومی بود که تمدن و فرهنگی با تار و پود زرین نیرومندی و پاکی در آن پا گرفته بود. این مردمی که گویی همه نیروهای اهریمنی دست بهم داده بودند تا آنان را به پذیرش زبونی و پریشانی وادارند، بنیانگذاران همان کاخ استوار تمدن آریایی بودند که در آن جز شکوه سرفرازی و آفرینندگی راهی نداشت.

این دگرگونی شگرف، این فراز و نشیب باورنکردنی، بیگمان فاجعه‌ای بسیار بزرگ بود، و با این همه از نظرگاه تاریخ فرمان مرگ این ملت نبود، زیرا این ملتی است که اصولاً نمی‌تواند بمیرد، و ارزشهای جاودان روح و اندیشه آن نیز نمی‌تواند حتی در بدترین شرایط نیروی زندگی خویش را از یاد ببرد. بدین ترتیب بود که یکبار دیگر سمجزه آسا تاریخ ایران ورق خورد و دوران تازه‌ای در حیات ملی ما آغاز شد.

این دوران، از نخستین روز خود مظهر تلاشی پیگیر و بی‌وقفه در دوره هماهنگ شد: یکی راه سازندگی مادی کشور، یعنی امور عمرانی و صنعت و اقتصاد و پیشرفتهای علمی و فنی، دیگری راه رستاخیز روحی و اخلاقی ملی، یعنی طرد همه عناصر

فکری منفی و ویرانگر گذشته و پویایی زیربنای روحی تازه‌ای که صرفاً بر سازندگی و آفرینندگی استوار باشد.

پیشرفت‌های سالیان نخستین این تلاش طبعاً نسبی‌توانست آهنگی تند داشته باشد، زیرا این سازندگی از صفر و حتی از پایه‌هایی منفی آغاز شده بود. یک دوران آشفته دوازده ساله نیز که از اواسط جنگ جهانی دوم شروع شد، و جریان حوادث جهان آنرا بما تحمیل کرد، قسمت اعظم از آنچه را هم که انجام شده بود نقش بر آب کرد.

آشفته‌گی و پریشانی همه‌جانبه‌ای که این جنگ تحمیلی برای ما به ارمغان آورد اصولاً موجودیت ملی ما را در خطر نابودی قرار داد. ورشکستگی اقتصادی، ناامنی و هرج و مرج، فعالیت خانه‌برانداز ستون پنجه بیگانگان، اعمال نفوذ آشکار خارجی در کوچکترین امور کشور، و سرانجام کوشش برای تجزیه آذربایجان که تا سرحد موفقیت رسید، و پیشنهاد‌های محرمانه برنر و بوین وزیران خارجه آمریکا و انگلستان در مسکو به استالین و مولوتف در مورد ایجاد سه بخش خودمختار آذربایجان و کردستان و خوزستان در ایران، (که استالین در ادامه سیاست خود مبنی بر استیلا بر تمام ایران آنها را نپذیرفت)، همه از مظاهر اهریمنی این دوران بود. شاید تلخ‌ترین قسمت این ماجرای شوم، نقشی بود که سرسپردگان ایرانی قدرتهای بیگانه در اجرای این نقشه‌ها (که نوع تازه‌ای از نقشه سال ۱۹۰۷ در تقسیم ایران بود) به عهده داشتند. در اجرای این نقش نه تنها حزب توده علناً عامل تجزیه

آذربایجان و دیگر مناطق بود، بلکه حزب ایران نیز که ادعای ملی بودن داشت با پیشه‌وری مأمور رسمی اجرای این نقشه در آذربایجان ائتلاف کرد، و جالب این است که در طول این ماجرا کمترین صدای اعتراضی از مصدق و دستیاران او (که بعداً آنهمه ادعای وطن‌پرستی و دفاع از منافع ملی کردند) برنخواست و اصلاً معلوم نبود این عده کجا هستند، زیرا اربابان خارجی در آن هنگام چنین دستوری بدانان نداده بودند. در عوض در آخرین روزهای حکومت مصدق، جبهه ملی و حزب توده عملاً یکی شدند، زیرا در آن موقع خواست این اربابان چنین بود. این سازش شوم، در هر زمان و به هر ترتیب که اتفاق بیفتد جز بازتابی از سازش سیاستهای خارجی علیه منافع ایران نیست.

با قیام ملی ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ وضع کشور پرديگر به‌مجرای صحیح خود بازگشت و مقدمات دوران جهش بزرگ فراهم گردید. در این دوران هر دو برنامه‌سازندگی مادی و سازندگی معنوی کشور با آهنگی که شاید قاطعتر از آن ممکن نبود ادامه یافت، و طبعاً ادامه نیز خواهد یافت تا پیوستن این دو مسیر در اوج نیرو و شکوهشان پیام‌آور آغاز عصر «تمدن بزرگ» ایران گردد.

این سیر بی‌وقفه ایران نوین در راه پیشرفت، چنانکه گفته شد با قیام ملی ۲۸ مرداد سال ۲۵۱۲ آغاز شد و از ششم بهمن ۲۵۲۱ پا به مرحله قاطع خود گذاشت. رستاخیز ۲۸ مرداد ملت ما را که در مسیر رویدادهای تحمیلی از راه اصلی خود دور



می‌شد به مسیر اصیل و تاریخی خودش بازگردانید و انقلاب ششم بهمن مرحله تازه‌ای را در این مسیر فراروی ملت ایران گذاشت. مدت کوتاهی که از آن تاریخ می‌گذرد، کافی بوده است تا اساس نظام کهنه شده جامعه ایرانی را که به هیچ‌رو با مقتضیات عصر نو سازگار نبود به کلی دگرگون کند، و همراه با پی‌ریزی نظامی نوین و مترقی تمام آثار و مظاهر منفی و مخرب گذشته را از میان بردارد و عوامل مثبت و سازنده‌ای را که پدیدآورنده ایران نو هستند جایگزین آنها سازد.

انقلاب بنیادی ایران که هرگز متوقف نمی‌شود - و به‌همین جهت شش اصل نخستین آن اکنون به ۱۹ اصل رسیده است - در مدت پانزده سال کشور ما را از نظر ضوابط پیشرفته اجتماعی در صفوف مقدم کشورهای مترقی جهان قرار داد. دموکراسی پیشرو سیاسی با دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ترکیب شد و عدالت اجتماعی عدالت قضایی را تکمیل کرد. وحدت ملی به‌صورتی قاطع اعاده گردید و تفرقه و پراکندگی جای خود را به پیوستگی استوار ملی داد. امنیت در نیرومندترین مفهوم آن به کشور بازگشت. نیروی دفاعی ما بدل به یکی از مجهزترین ارتشهای جهان شد. نهضت سازندگی و آبادانی شرق تا غرب و شمال تا جنوب مملکت را فرا گرفت. صنعت و کشاورزی و بازرگانی کشور چنان رونق یافت که رشد اقتصادی سالانه ایران در اولین مقام جهانی قرار گرفت. سیستم نوادالی و مالکیت‌های بزرگ جای خود را به مالکیت کشاورزان



آزاد و تعاونی‌های کشاورزی و شرکتهای سهامی زراعی داد. کارگران ایران مشمول مترقی‌ترین قوانین کارگری جهان شدند. هم صاحب سهم کارخانه و هم به‌اشکال مختلف تا ۲۰٪ سهام در منافع کارخانه گردیدند. پوشش آموزش و پرورش جامعه ایرانی را دربر گرفت و جهاد پیکار با بیسوادی تا دورافتاده‌ترین روستاهای کشور گسترش یافت. زنان ایرانی با برخورداری از حقوق کاملاً مساوی با مردان پا به‌صحنه اجتماع ایران گذاشتند. شبکه پیشرفته بهداشت در خدمت سراسر شهرها و روستاها درآمد. منابع اساسی ثروت مملکت از راه ملی شدن در اختیار همه مردم قرار گرفت، و حاکمیت کامل و مطلق ملی بر منابع اقتصاد مملکت برقرار شد. ارتجاع و بیگانه‌پرستی برای همیشه سرکوب گردید و همراه آن دفتر خرافات و فساد نیز بسته شد. فرهنگ ملی شکوفایی خود را بازیافت و ارزشهای جاودانی تمدن ایران دیگر باره به‌درخشش درآمد. اصل عدم تمرکز و مشارکت عمومی اساس نظم اجتماعی ایران نوین قرار گرفت. دولتهای لرزان و ناتوان جای خود را به دولتهایی پایدار و مجری نیرومند قوانین دادند. سازمان حزبی پیشرو و مجهز رستاخیز ملت ایران به‌صورت یک حزب مترقی و فعال به‌وجود آمد. سیاست مستقل ملی ایران همراه با تضمین منافع بین‌المللی کشور حیثیت و مقام جهانی ما را به‌عالیترین سطح بالا برد... و در پرتو همه این پیروزیها «احساس حقارت» شوم و ویرانگر جای خود را به غرور ملی، به‌سربلندی و اعتماد، به‌اراده سازندگی و آفرینندگی، به‌بلندپروازی و آینده‌نگری داد.



ایران امروز

جامعه نوین ایران که از پانزده سال پیش بی‌ریزی شده است، بر سه پایه نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت استوار است، و هر یک از این سه رکن بنیادی، شئون مختلفی از حیات ملی و از سیر تکامل جامعه ایرانی را رهبری می‌کند. نظام شاهنشاهی ایران ضامن استواری وحدت ملی، قاطعیت قدرت فرماندهی، نیرومندی نظامی، استقلال سیاسی و نقش بارز جهانی کشور ماست. قانون اساسی ایران ناظر بر نظم دموکراتیک کشور و ضامن حقوق مدنی و سیاسی و قضایی همه افراد ایرانی است. انقلاب شاه و ملت، زیربنای تحول اجتماعی و اقتصادی همه‌جانبه‌ای است که از راه استقرار و گسترش عدالت اجتماعی و دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک، مسیر پیشرفت جامعه نوین ایرانی را تعیین و هدایت می‌کند.

مهمترین خصیصه این انقلاب این است که از هیچ چیز بجز مصالح ملی و ارزشهای ایرانی و نیازهای اجتماعی جامعه ایران مایه نگرفته و در طراحی اصول آن هیچ ایدئولوژی بیگانه ملاک کار نبوده است، زیرا از نظر انقلاب ما ایدئولوژی یک کالای وارداتی نیست، و اصولی که به نام کاپیتالیسم و سوسیالیسم و

مارکسیسم و ده‌ها «ایسم» دیگر در جوامع مختلف جهان به مقتضای شرایط و روحیات و با نیازهای خاص آن جوامع وضع شده‌اند، نمی‌توانند جوابگوی نیازها و روحیات و شرایط کشور ما نیز باشند. برای ما قابل تصور و قابل قبول نیست که یک جامعه مانند حیوانات آزمایشگاهی که برای درک اثر داروهای ساخت لابراتوارها مورد امتحان قرار می‌گیرند، مورد آزمایش سیستم‌ها و مرامهای پیش‌ساخته سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی قرار گیرد. وانگهی اصالت اندیشه ایرانی، در زمینه ارائه راه‌حل ایرانی برای مسائل ایرانی، اصولاً نیازی به افکار وارداتی ندارد.

انقلاب ایران با برخورداری از همین امتیاز اساسی که خود را در چهاردیواری هیچ اصول خشک و ثابت مرامی محصور نکرده است، از آغاز نیروی پرتحرک و پویا بوده است، یعنی جنبشی بوده است که پیشروی آن وقفه‌بردار نیست و نمی‌تواند نقطه‌ای را به نام نقطه کمال بشناسد و در مرحله‌ای معین پایان مسئولیت تاریخی خود را اعلام کند. اصول این انقلاب، جز در ارکان بنیادی آن، همواره آماده توسعه و تکامل و حتی دگرگونی است تا در هر صورت و به هر هنگام بتواند بهترین پاسخگوی مصالح و نیازهای جامعه ایرانی باشد. طراحی این اصول در عین جنبه کاملاً انقلابی آنها با واقع‌بینی یعنی درک آگاهانه نیازهای اساسی جامعه نوین ایران و پیدا کردن راههای مشخص و قاطع برای جوابگویی بدین نیازها توأم بوده است. بدین جهت اجرای اصول انقلاب غالباً مستلزم دگرگونیهای ژرف و اصولی در

ساختمان کهن اجتماعی ایران بود. آنچه در مورد اصلاحات ارضی و امور کار و کارگری و منابع طبیعی و نظایر آن در کشور ما انجام گرفت، با حفظ روح دموکراسیک این اصلاحات، جنبه‌ای چنان انقلابی داشت که تحقق آن حتی در ابعاد بسیار محدودتر، در کشورهای متعدد جهان با همه کوششهایی که در این راه صورت گرفت ممکن نگردید.

وجه امتیاز خاص این انقلاب این بود که به خلاف سایر انقلابها از طرف یک اقلیت به اکثریت تحمیل نشد، بلکه درست بعکس اکثریتی بزرگ آنرا به اقلیتی کوچک ولی متنفذ تحمیل کرد. این امر از راه اعلام آزادانه رأی اکثریت تحقق پذیرفت و با مشارکت همان اکثریت شکل گرفت و ادامه یافت. بدین ترتیب دموکراسی سیاسی، یعنی حکومت اکثریت بر اساس اراده اکثریت، از همان آغاز جزء بنیادی انقلاب ایران بود، نه آنکه اصلی باشد که در ابتدا به خاطر مصلحت انقلاب نفی شود تا بعداً موقع مطرح شدن آن برسد.

روح و فلسفه این انقلاب این بود که هماهنگ با اجرای برنامه‌های وسیع اقتصادی و افزایش روزافزون ثروت و درآمد ملی، بیشترین تعداد ممکن از افراد مملکت در بهترین شرایط ممکن از این پیشرفت بهره‌مند گردند، بی‌آنکه از این راه به حقوق و آزادیهای فردی آنان لطمه‌ای وارد آید. تحقق این هدف ایجاب می‌کرد که دموکراسی سیاسی به جای آنکه مانند گذشته به اقلیت محدودی منحصر شود و وسله‌ای برای استثمار اکثریت

گردد، از راه ترکیب با دموکراسی اقتصادی و با اقتصاد دموکراتیک از یک استخوان‌بندی محکم و سالم اقتصادی و اجتماعی برخوردار شود، و همینطور هم شد. یعنی بزرگترین جهش صنعتی و اقتصادی تاریخ ایران و همه دستاوردهای شگرف آن، با وضع و اجرای مترقی‌ترین قوانین کار و کشاورزی و دیگر قوانین مربوط به سایر اصول انقلاب همزمان گردید. با پایان دوران استثمار فرد توسط فرد، نظام اجتماعی کشور بر پایه‌ای کاملاً سالم استوار شد، و این سلامت اجتماع را اجرای اصول آموزشی، بهداشتی، عمرانی، قضایی و اداری انقلاب در همه زمینه‌ها تکمیل کرد.

اکنون دموکراسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران بر پایه این نظم نوین استوار است، و به همین جهت می‌توانیم آن را یک دموکراسی کاملاً سالم بنامیم. این دموکراسی، همانند ایدئولوژی انقلاب، بر الگوی ساخته و پرداخته دموکراسیهای بیگانه پی‌ریزی نشده است، بلکه صرفاً از شرایط و مقتضیات مادی و معنوی جامعه ایرانی مایه گرفته است. به همین دلیل جای شگفتی نیست اگر بعضی از ضوابط آن مورد پسند افراد یا گروه‌های مختلفی از دیگر نقاط جهان قرار نگرفته باشد.

در دموکراسی ما آزادی کامل فردی با نظم و انضباط کامل اجتماعی توأم است. هر فرد ایرانی از پیشرفته‌ترین حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخوردار است، ولی متعهد است که همین حقوق را برای دیگران نیز به‌طور کامل محترم شمارد. در

دموکراسی ایرانی امکان هر تلاش سالم و سازنده و بهره‌گیری مشروع از دستاوردهای آن برای هر فردی به‌حد اکثر وجود دارد، ولی امکان نادرستی و نقاب و استثمار وجود ندارد، امنیت هرکسی تضمین شده است، اما اجازه تخطی به امنیت دیگران نیز به کسی داده نمی‌شود. دموکراسی ایران، دموکراسی آزادیها و حقوق مشروع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، اما دموکراسی هرج و مرج نیست، به‌طریق اولی دموکراسی خرابکاری و اجاباً خیانت نیز نیست.

مفهوم این گفته این است که در ایران امروز اخلاص و کارشکنی در پیشرفت امور کشور قابل قبول و قسابل گذشت نیست. بنابر این عده‌ای فریب‌خورده یا مغرض و یا دیوانه، از آن قماش افرادی که در بسیاری از کشورهای پیشرفته نیز وجود دارند و متأسفانه یک نوع «ببین‌الملل خرابکاری» را تشکیل می‌دهند، در این کشور پروانه کار ندارند. این افراد که یا فطرتاً نادان و بی‌منطق هستند، یا با شستشوی مغزی گمراه شده‌اند، و با بیماری روانی دارند، به‌بهانه «ایدئولوژی»های احمقانه‌ای مانند «مارکسیسم اسلامی» - که درک جنبه مضحک چنین ترکیب غیرممکنی حتی برای یک کودک دبستانی نیز آسان است - بر ضد وطن خودشان (و طبعاً به‌نفع دیگران) دست به خرابکاری و گناه آدم‌کشی می‌زنند، و اخلاص در هر کوشش مثبت و سازنده‌ای را «وظیفه فهرمانی» خویش می‌شمارند. البته تلاشهای این افراد، خواه احمقانه و خواه خائنه، در مقابل نیرومندی و پویایی نظام

پیشرو و سازنده کنونی کشور به‌قدری بی‌اثر است که هیچ نگرانی واقعی را ایجاد نمی‌کند، ولی وجود چنین افرادی که در بیست و پنج سالگی رفتار بچه‌های دوسه‌ساله را داشته باشند، برای جامعه‌ای که شاهد رویدن چنین علفهای هرزه‌ای است خودبه‌خود مایه تأسف است.

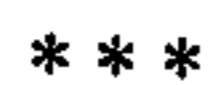
این دموکراسی پیشرو ولی با انضباط، در عین آنکه اجازه خرابکاری و خیانت به کسی نمی‌دهد، اجازه تلاشهای ارتجاعی و قهرآیی نیز نمی‌دهد، زیرا که زیان منفی بافی و کارشکنی در سیر پیشرفت اجتماع کمتر از زیان خیانت و خرابکاری نیست، و در پیشگاه مصالح واقعی ملت ایران پیروان این هر دو راه به یک اندازه گناهکارند. جالب این است که به‌همین دلیل تقریباً همیشه بین این دو قطب مخالف یک «اتحاد نامقدس» شوم پدید می‌آید که تنها انگیزه وجودی آن اشتراک منافع در جلوگیری از پیشرفت سالم جامعه است، و همین منافع مشترک است که ترکیب نامتجانس و باورنکردنی «مارکسیسم اسلامی» را میان منکران وجود خداوند و طرفداران ادعایی اصول مذهبی به‌وجود می‌آورد، هر چند که «آزادی‌خواهی انقلابی» دسته اول همانقدر از آزادی واقعی و از انقلاب اصیل فاصله دارد که «مسلمانی» مورد ادعای دسته دوم از روح و معنی اسلام به‌دور است.

ما اکنون در پیشبرد برنامه‌های سازندگی صنعتی و اقتصادی و اجتماعی کشور خویش، اتکاء اساسی به درآمدهای نفتی خود داریم که در حال حاضر به حدود ۲۳ میلیارد دلار در سال بالغ می‌شود، ولی طبق برآوردهایی که به عمل آمده است منابع نفتی ایران بین ۲۰ تا ۳۰ سال دیگر به پایان خواهد رسید، و در آن هنگام کشور ما در حدود ۶۵ میلیون نفر جمعیت خواهد داشت. مفهوم این سخن این است که در آن موقع ما با قیمت‌های ثابت امروز دو برابر درآمد کنونی نفت را لازم خواهیم داشت تا وضع موجود را حفظ کنیم. ولی هدف ما طبعاً حفظ سطح زندگی کنونی نیست و مسلماً می‌خواهیم سطح زندگی ملی را بالاتر ببریم، و این درست موقعی خواهد بود که نفت ما تمام شده است. با آهنگ رشد جمعیت کشور، ما ناچار خواهیم بود در آینده‌ای بسیار نزدیک هر ساله دست‌کم یک میلیون شغل تازه ایجاد کنیم. تصدی هر یک از این مشاغل مستلزم حداقل یک میلیارد دلار است. زیرا گسترش برنامه‌های سازندگی کشور و فوریت آنها طوری است که اجازه سهل‌انگاری و کندی را در انجام هیچ وظیفه‌ای به هیچ فرد ایرانی نمی‌دهد. توجه کامل بدین مسئولیت و آمادگی همه‌جانبه برای ایفای آن، شرط اساسی تصدی هر شغلی از جانب هر جوان ایرانی است.

تذکر این نکته نیز لازم است که تضمین پیشرفت ما نه تنها یک وظیفه ملی است، بلکه در عین حال وظیفه‌ای است که جامعه ما در صحنه جهانی بعهده دارد. موقعیت جغرافیایی خاص ایران



چنان حساس و حیاتی است که اگر ما در مدتی معین به سطح معینی از ترقی نرسیم ممکن است ثبات و استحکام همه این منطقه از جهان در معرض تهدید قرار گیرد. ما با پیروی از دید دنیایی خود و بر اساس رسالت بشری خویش در برابر تاریخ و آینده خودمان و تمام جهان در این باره متعهد هستیم، و این الزام زمان است که سیر درنگ‌ناپذیر ما را به سوی پیشرفت ایجاب می‌کند.



انقلاب فراگیر و همه‌جانبه‌ای که به صورت بزرگترین تحول اجتماعی تاریخ ایران از پانزده سال پیش در این کشور آغاز شد، بر پایه ایفای همین رسالت ملی و رسالت جهانی طرح‌ریزی و اجرا گردید. این انقلابی بود که شرایط ناساله اجتماعی را که مانع هر کار مثبت و سازنده بود از میان برد و زمینه‌ای سالم برای بروز آزادانه همه استعدادها و امکانات و برخورداری شرافتمندانه و عادلانه عموم افراد ملت ایران از حاصل کار و دسترنج خویش فراهم ساخت.

با این انقلاب، کار برای همیشه جنبه استثماری خود را در جامعه ایرانی از دست داد و شرافت ذاتی و انسانی هر فرد در هر شغل تثبیت شد. هر ایرانی خود را عمیقاً انسان شایسته‌ای احساس کرد که در عین برخورداری از همه مواهب عدالت اجتماعی، حقوق بشری و آزادیهای فردی او نیز پای برجا مانده

است.

انقلاب ایران، دموکراسی سیاسی را که ضامن حقوق افراد براساس قانون اساسی است با برخورداری عمومی از حقوق پیشرفته اجتماعی و اقتصادی تکمیل کرد. فلسفه اقتصاد دموکراتیک و دموکراسی اقتصادی متأثر از این دو اصل اساسی تکیه داشت که از یک سو بیشترین تعداد ممکن از افراد مملکت از رفاه مادی بزرگ بهره‌مند شوند، و از سوی دیگر در عین این بهره‌وری، حقوق فردی همه آنها اعم از کشاورز و کارگر و صاحبان مشاغل اداری با خصوصی و مدیران و روشنفکران و به‌طور کلی تمام افرادی که در ساختن ایران آباد و پیشرفته فردا سهم هستند محفوظ بماند، و مطلقاً راهی برای استثمار کسانی که شرافتمندانه کار می‌کنند وجود نداشته باشد.

در تأمین این اصل کلی، تجدیدنظری اساسی و انفلابی در معیارها و موازینی که جامعه ایرانی در وضع کهنه‌شده و عقب‌مانده این اجتماع بر آنها منکفی بود انجام گرفت، و بنیاد نوین این جامعه بر پایه‌ای نهاده شد که پنج اصل کلی عدالت اجتماعی یعنی برخورداری همه افراد جامعه از حد ضروری غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزشی را تضمین کند و حداقل درآمد فردی را به‌میزانی برساند که او را به‌تأمین این نیازهای اساسی خود و خانواده‌اش قادر سازد.

مفهوم دموکراسی در اصیلترین صورت آن، و در مفهوم لغوی این کلمه، از وضع مردم کوچه و بازار سرچشمه می‌گیرد. این



مردم کاملاً حق دارند که همراه با حقوق سیاسی خود برای حقوق اقتصادی و اجتماعی خویش نیز تضمین بگیرند، زیرا بسرای انسانی که با گرسنگی و فقر و بیماری و جهل دست‌به‌گریبان است آزادی سیاسی یک نوع نجمل بیش نیست.

بر این اساس بود که دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ایران تحقق یافت، و اصلاحات بنیانی به‌صورت دو پایه اصلی انقلاب ایران در زمینه مالکیت ارضی و در زمینه امور کار و کارگری صورت گرفت. از طرف دیگر مفهوم دموکراسی اجتماعی این بود که آن مواهب طبیعی که انسان در تولیدشان دخالتی نداشته و کوششی نکرده است، از قبیل جنگلها، مراتع، آبها و رودخانه‌ها، و مواد معدنی اساسی مانند آهن و مس و نفت و نظایر آن، در تملک خصوصی نباشد، بلکه به‌نفع پیشرفت و رفاه همه جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

در ضمن دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ایجاد می‌کرد که دولت به‌عنوان نماینده و مدافع جامعه در هماهنگی و اداره تولید ملی نقشی اساسی ایفاء کند. نظام نوین جامعه ایرانی سرمایه‌داری صرف را رد می‌کرد، و در عین حال نقشی مولد بخش خصوصی را در رشته‌های صنعت و بازرگانی و کشاورزی و سایر زمینه‌های تولیدی نه تنها محفوظ نگاه می‌داشت، بلکه مورد حمایت و تشویق قرار می‌داد، زیرا مفهوم دموکراسی اقتصادی در ایران پیشرو امروز این است که در چهارچوب



رعایت قوانین حاکم بر شرایط کار و اقتصاد به تعداد هر چه بیشتری کارفرمای مستقل اجازه اداره مؤسسات تولیدی و بازرگانی را بدهد.

همه اینها اصولی بود که در طرحریزی مواد مختلف انقلاب شاه و ملت مورد توجه قرار گرفت، و در هر مورد با وضع و اجرای یک یا چند اصل از اصول انقلاب بدین نیازهای حیاتی جامعه ایرانی پاسخ داده شد.

طرحریزی این انقلاب کاری ناگهانی یا شتاب‌آمیز نبود، بلکه این طرحی بود که در طول سالیان دراز در روح و اندیشه من مایه گرفته بود. تجارب تلخ و عبرت‌انگیز سالهای ملالت‌بار پس از جنگ، بررسی تحولات جهانی، تحلیل و تجزیه مرامها و تئوری‌های مختلفی که در دیگر جوامع مورد آزمایش قرار گرفته بود، تعمق در اصول و موازین استوار تمدن و فرهنگ ایرانی، همه اینها در من این اعتقاد راسخ را پدید آورده بود که تجدید حیات جامعه ایرانی نیازمند یک دگرگونی بنیادی و انقلابی در تمام جهات اجتماعی و اقتصادی این جامعه است.

این درست همان کاری بود که انجام گرفت، و نظیر آن چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت در تاریخ ایران سابقه نداشت. انقلابی بود که برخلاف بسیار انقلابهای دیگر همه طبقات و افراد یک جامعه از آن بهره‌مند شدند. ثمرات این



انقلاب، مالک و کشاورز، کارفرما و کارگر، شهری و روستایی، جوان و پیر، زن و مرد، مادر و کودک، روشنفکر و بیسواد، و به‌طور کلی فرد فرد افراد ایران را دربر گرفت، و از همین جهت بود که مشارکت وسیع و همه‌جانبه مردم در تمام سطوح پیشرفت مادی و معنوی مملکت به‌صورت وجه مشخص این انقلاب درآمد. این مشارکت، تعهد عمومی مردم مملکت بویژه نسل جوان به‌جهاد برای بازسازی کشور است، و این گویاترین جنبه اصالت این نهضتی است که علیرغم ماهیت انقلابی آن، تمام اصلاحات و تحولاتش در چهارچوب حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی صورت گرفته است.

وجه متمیز دیگر این انقلاب این است که در اصول مختلف آن (که اکنون شماره آنها به ۱۹ رسیده است) به‌تمام مسائل انسانی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، صنعتی، کشاورزی، فرهنگی و غیره توجه شده است. راز این ماهیت فراگیر در این است که انقلاب شاه و ملت انقلابی مستمر و پویا و برخوردار از تحرک و از نوجویی دایم است. هر نظر سازنده و مثبت و مکمل انقلاب که ارائه شود و واقعاً مفید تشخیص داده شود، حتی اگر مستلزم تعویض یا تعدیل اصولی از انقلاب — بغیر از اصول بنیادی آن — باشد از طرف من پذیرفته می‌شود، زیرا این انقلابی است که باید همیشه چند قدم از پیشامدهای آینده جلوتر باشد تا هیچ حادثه غیرمنتظره و هیچ تحول و تغییر سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی این مملکت را غافلگیر نکند، حتی موردی هم پیش نیاید که ما